قلب‌های بيمار  
و  
مداوای آنها

**تأليف**: **شيخ‌الاسلام ابن تيميه**

**ترجمه**: **علی صارمی**

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | قلبهای بيمار و مداوای آنها | | | |
| **عنوان اصلی:** | أمراض القلوب وشفاؤها | | | |
| **نویسنده:** | شيخ‌الاسلام ابن تيميه | | | |
| **ترجمه:** | علی صارمی | | | |
| **موضوع:** | مواعظ و حکمت‌ها | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | دی (جدی) 1394شمسی، ربيع الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** |  | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه مترجم 1](#_Toc420860447)

[مقدمه محقق 5](#_Toc420860448)

[فصل اول**:** بيماری‌های قلبی و درمان آنها 9](#_Toc420860449)

[بيماری جسم 11](#_Toc420860450)

[بيماری قلب 13](#_Toc420860451)

[بيماری 14](#_Toc420860452)

[قرآن شفادهنده دل‌هاست 15](#_Toc420860453)

[زکات 16](#_Toc420860454)

[صدقه 17](#_Toc420860455)

[تزکيه 20](#_Toc420860456)

[عدل 22](#_Toc420860457)

[عمل 23](#_Toc420860458)

[ظلم 25](#_Toc420860459)

[اصلاح قلب 26](#_Toc420860460)

[قلب زنده 33](#_Toc420860461)

[حيات قلب 43](#_Toc420860462)

[فصل دوم**:**  حسد نيز از بيماری‌های قلب است 47](#_Toc420860463)

[حسد بر دو نوع است 47](#_Toc420860464)

[اضافات و تعلیقات محقق 79](#_Toc420860465)

[بيماری‌های بدن دو دسته‌اند 81](#_Toc420860466)

[منابع استفاده شده در ترجمه 91](#_Toc420860467)

مقدمه مترجم

إن الحمدلله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد أن لا اله إلا الله وحده لا شريک له وأشهد أن محمداً عبده ورسوله، أما بعد:

«فإن أصدق الحديث کتاب الله وخير الهدي هدي محمد (ج) وشرالأمور محدثاتها وکل محدثة بدعة وکل بدعة ضلالة وکل ضلالة في النار».

انسان از همان روزی که پا به عرصه وجود گذاشت.، در پی شناخت خود بوده و هست وخواهد بود وچون خداوند این نیاز انسان را می‌شناخت، از همان آغاز خلقت، فطرتی در او قرار داد تا بوسیله آن به رستگاری برسد. ولی این فطرت نیاز به پرورش و تربیت صحیح داشت از اینرو و خداوند ادیان را برای انسان‌ها به ارمغان آورد. چرخه‌ی حیات همچنان می‌گذشت و ادیان و پیامبران الهی (†) یکی پس از دیگری می‌آمدند تا کار به جایی رسید که می‌بایست آخرین پیامبر برای ابلاغ آخرین و کامل‌ترین دین ظهور می‌کرد و باید بشریت، در عبودیت به اوج کمال می‌رسید. رسیدن به ا وج کمال عبودیت و بندگی نیاز به قلبی پاک، صاف و صادق داشت که می‌بایست زمینه‌ای برای فرودآمدن ایمان در آن باشد. ولی قلب‌های آدمیان آن روزگار به دلیل بت‌پرستی و گم‌کردن اصل خویش دچار ظلمت جهل و بی‌دینی شده و انسان‌ها دچار انحطاط و سرنگونی شدیدی از حیث روحی، روانی و اخلاقی شده بودند.

کار به جایی رسیده بود که انسان، فرزند خود را زنده به گور می‌کرد. فحشا وبی بند وباری به نقطه‌ی اوج خود رسیده بود. اشاعه‌ی فحشا افتخار و پاک دامنی نهایت حقارت بحساب می‌رفت، ارزش‌ها ضد ارزش و ضد ارزش‌ها قالب ارزش پیدا کرده بودند ظلمت، جهالت، گمراهی، زشتی، پلیدی، ناجوانمردی، دروغ، خیانت، تجاوز وغیره بعنوان ارزش‌هایی در جامعه آن روزگار نمود پیدا کرده بودند و خلاصه انحطاط پشت سر انحطاط.

در چنین اوضاع و احوالی لازم بود تا دینی آسمانی نازل می‌شد و کتابی می‌آمد و تمام این گمراهی‌ها را از بین می‌برد، طبعاً این کتاب می‌بایست نسبت به کتاب‌های دیگر آسمانی، محکم‌تر، پر محتواتر و پویاتر می‌بود.

ناگهان خداوند از میان همین اقوام جاهل و بدوی، انسانی والامقام و شایسته برگزید، انسانی که بعداً تبدیل به برترین وشایسته‌ترین مخلوق خدا گردید، انسانی که ازهمه لحاظ به کمال رسیده بود، انسانی که حتى از پدر ومادر نیز دلسوزتر از دایه نسبت به نوزاد مهربانتر و ازخود انسان به انسان نزدیکتر بود و آن کسی جز محمد بن عبدالله (ج) نبود که به پیامبری برگزیده شد و قرآن بر او نازل گردید، دعوت شروع شد، اصلاح، تزکیه، تقوی، تربیت، نصیحت، هدایت، نور، جوان‌مردی، صداقت، پاکی، احترام، نیکی وصدها خصال نیک دیگر، دوباره معنا پیدا کردند. انسان از انحطاط و گمراهی مطلق، پا به عرصه‌ی حیاتی جدید گذاشت. فطرت‌ها بیدار شد، قلب‌ها رو به پاک‌شدن حرکت کردند، دل‌ها به همدیگر نزدیکتر شد و تقوی که بزرگترین ثمره‌ی ایمان است، در قلب‌ها ریشه دوانید و دوباره چراغ نور و هدایت، شعله‌ور گردید، انسان دوباره به چرخه‌ حیات واقعیش بازگشت و به سیر زندگی ادامه داد.

اما شیطان همیشه با وسوسه‌هایش در کمین انسان و در صدد تغییر فطرت انسان و در صدد کاشتن تخم کفر و بی‌دینی در قلب‌ها بود.

مبارزه مستمر انسان با شیطان از سر گرفته شد و این کشمکش و مبارزه ادامه خواهد داشت.

**والسلام علیکم و رحمة الله وبرکاته**

**علی صارمی**

**مهاباد / 16محرم1425ﻫ. ق**

مقدمه محقق

الحمدلله رب العالمین والصلاة والسلام علی أفضل خلق الله سيد العالمين سيدنا محمد الصادق الأمين صاحب السيرة العطرة والتزکية. وبعد:

ما، درصدد بیان گوش‌های از زندگی عالم و فقیهی از فقهای اسلام هستیم که از تالیفات او در انواع علوم دینی مثل تفسیر و حدیث و فقه‌، کتابخانه‌های بزرگی تشکیل یافته است.

این عالم کسی نیست جز شیخ الاسلام، ابن تیمیه (احمد بن عبدا لحلیم بن عبدالسلام) که در زمان حکومت ظاهر به دنیا آمد، در آن هنگام ظاهر حکومت مصر و شام را در اختیار داشت و ابن تیمیه دوران بچگی را در سایه حکومت ظاهر به سر برد و زمانیکه ظاهر در یبرس فوت کرد، ابن تیمیه نوجوانی نیرومند بود. خانواده‌ی ابن تیمیه در منطقه‌ی حران زندگی می‌کردند و ابن تیمیه به عالم‌بودن و دینداری و مهارت در عقیده و فقه معروف گردید و به ریاست فقهی در منطقه‌ی حران منصوب شد. و پدر بزرگش هم از پیشوایان و فقها بود.

علامه شمس الدین الذهبی می‌گوید: «شیخ الاسلام ابن تیمیه به من گفت که شیخ ابن مالک می‌گوید: خداوند فقه و علوم دینی را برای مجدالدین ا بن تیمیه (جد ابن تیمیه) چنان رام کرده است که آهن را برای داود (÷) نرم کرده بود». ابن تیمیه گفت که پدر بزرگم مجد الدین کمی تند خو وعصبانی بود، یک بار تعدادی از علماء از اوپیرامون مسئله‌ای سوالی کردند، پدربزرگم به آنها گفت که برای این مسئله شصت راه وجود دارد، سپس شروع کرد یکی پس از دیگر به ارائه‌ی آنها تا اینکه، علمای حاضر، خسته شدند و گفتند بس است دیگر مشمار و از هوش و ذکاوت منحصر به فرد پدربزرگم مات و مهبوت شده بودند، جد ابن تیمیه در سال 652 ﻫـ ق دار فانی را وداع گفت.

و از مشهورترین تألیفات وی کتاب (‌منتقی الأخبار) است که در این کتاب احادیث مربوط به ابواب مختلف فقهی راجمع آوری نموده است. و عاالم یمنی، محمد بن علی الشوکانی، برآن شرحی به نام (نیل الاوطار) نوشته است نیل‌الاوطار کتا‌بی است که مکان بلند و رفیعی را در میدان علم و تدریس به خود اختصاص داده است زیرا این کتاب در خلاصه‌گویی وشیوایی در ترتیب و ارائه بحث‌ها عمق و وسعت نظر نویسنده حاوی زیبائی‌های فراوان است.

اما، پدر ابن تیمیه، شیخ شهاب الدین عبدالحلیم بن تیمیه فردی عالم، محدث و از فقهای حنبلی و صاحب درس و افتاء بود. و ایشان از منطقه‌ی حران به دمشق رفت و به تدریس در دانشگاه اموی که درآن زمان، مرکز علماء و مدرسان بزرگ بود مشغول شد. دانشگاه اموی جایی نبود که هر عالم و مدرس بتواند در آنجا مشغول تدریس بشود. درس‌های شیخ شهاب الدین از این نظر امتیاز و برتری نسبت به درس‌های دیگران داشت که ایشان بدون مقدمه چینی و ازحفظ وبدون کمک گرفتن از کتاب‌ها مشغول تدریس می‌شد، و فقط بر حافظه‌اش و آنچه که به یاد داشت تکیه می‌کرد. ریاست دارالحدیث السکریه را درقصاعین به عهده گرفت و درهمانجا ساکن گردید و در سال 682 ﻫـ ق وفات کرد.

در چنین خانواده و فضائی ابن تیمیه با تلاش و پشتکار فراوان شروع به خواندن علوم کرد. چنانکه مورخان، علما وفقهای عصرش در مورد او می‌گویند: که ایشان با وجود اینکه سن وسال کمی داشت، مثل بچه‌های دیگر مشغول بازی وسرگرمی نمی‌شد ووقتش را دراینگونه امورات به هدر نمی‌داد. ولی با این وجود، ایشان به درس خواندن و یادگیری علم مشغول بودند. همواره از زندگی مردم وجامعه آگاه بود، وبه تمدن وعادات و مرام مردم کاملاً آگاه بود. و از تألیفاتش این چنین استنباط می‌شود که ایشان دارای وسعت نظر، تفکر و اندیشه در زندگی فردی و اجتماعی بودند. هیچگاه دوری ازمردم وگوشه نشینی وفقط محوشدن درعلم را اختیار نکرد بلکه در بین مردم می‌زیست.

ابن ‌تیمیه علوم‌ زمان خود را به ترتیب خواند وتوجه خاصی به زبان عربی داشت تا اینکه در علوم صرف و نحو و بلاغت به مهارت وتبحر رسید. و در این راستا با نظری عمیق و ذهنی کاوشگر توجه زیادی به خواندن کتاب سیبوبه کرد. و همراه یادگیری علوم دینی به فراگیری کتابت، ریاضی و ورزش نیز روی آورد. و در خواندن علوم دینی به فقه، اصول، فرایض، حدیث، عقاید، فرق شناسی و تفسیر اهمیت زیادی می‌داد و فقه حنبلی را نیزاز پدرانش به ارث برده بود. ابن عبدالهادی در مورد ابن تیمیه می‌گوید: تعداد استادانی که ابن تیمیه نزد آنها درس خوانده است به دویست نفر می‌رسد و چندین دفعه مسند امام احمد و کتب سته را به درس خوانده است. ابن تیمیه علاقه و دلبستگی زیادی به تفسیر داشت و علم تفسیر را از همه‌ی مردم بیشتر می‌پسندید. تا جایی که بیش از 100 کتاب در بحث تفسیر قرآن خوانده است.

تالیفات ابن تیمیه که از 1300 جلد می‌گذرد، به خاطرتعمق زیاد در اصول دین و علاقه‌ی وافر به تفسیرآیات قرآن، و دارا بودن اسلوب علمی در بیان مطالب، توانایی کافی در علم لغت، بلاغت و خطابه و ادب وشجاعت دارای امتیازات ویژه می‌باشند.

چنان که یکی از شاگردانش به نام سراج الدین درباره‌ی او می‌گوید‌: «زمانی که بر اسب سوار می‌شد با نهایت دلیری و شجاعت، صفوف دشمن را می‌شکافت و استوار و مقاوم بر اسب می‌نشست و به خاطر یورشهای زیادی که به دشمن می‌برد او را شکست می‌داد و در میدان جهاد در صف دشمن آنچنان فرو می‌رفت مثل کسیکه از مرگ نمی‌ترسد». ابن تیمیه در بیستم ذی القعده سال728 ﻫـ ق و پس از تحمل مصیبت‌های زیادی در راه دعوت الی الله از جمله، چندین بار زندانی‌شدن، چشم از جهان فرو بست ودار فانی را وداع گفت.

ابن تیمیه از بزرگان فکر و اندیشه‌ی سلفی وصاحب مدرسه‌ی تجدید و احیای توحید و ابطال عقائد وآداب و رسومات جاهلی و خلاف اسلام، می‌باشد کتابچه حاضر که یکی از تالیفات ایشان است، ارائه می‌گردد. به امید اینکه مورد قبول درگه حق، واقع شود.

ﺃسال الله العون والتوفيق في خدمة العلم والإسلام

**د/محمد زينهم عزب**

**القاهرة 1410ﻫ ق / 1989م**

فصل اول**:**  
بيماری‌های قلبی و درمان آنها

إن الحمد لله نستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات ﺃعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له، وﺃشهد ﺃن لا إله إلا الله وحده لا ‌شريك له، وﺃشهد ﺃن محمداً عبده ورسوله صلى الله عليه وعلى آله وﺃصحابه وسلم تسليماً.

خداوند درمورد منافقین می‌فرماید: ﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضٗاۖ﴾ [البقرة: 10].

«در دل‌هایشان بیماری - حسودی و کینه‌توزی با مومنان - است و خداوند بیماریشان را افزایش می‌دهد».

﴿لِّيَجۡعَلَ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمۡۗ﴾ [الحج 53].

«‌این وسوسه‌های شیطانی ـ و ایجاد مشکلات در راه دعوت آسمانی توسط مخالفان برنامه‌های الهی ـ بدان خاطر است که خداوند می‌خواهد آنها راآزمایش کسانی سازد که در دل‌هایشان بیماری نفاق ریشه دوانده است وآزمون کسانی کند که سنگین دل - از کفر و ضلال - سنگ‌دل هستند».

﴿۞لَّئِن لَّمۡ يَنتَهِ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡمُرۡجِفُونَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ لَنُغۡرِيَنَّكَ بِهِمۡ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَآ إِلَّا قَلِيلٗا ٦٠﴾ [الأحزاب: 60].

«‌اگر منافقان و بیماردلان وکسانی که در مدینه باعث اضطراب می‌گردند از کار خود دست نکشند تورا بر ضد ایشان می‌شورانیم و برآنان مسلط می‌گردانیم، آنگاه جز مدت اندکی در جوار شهر مدینه نمی‌مانند –بلکه در پرتو شوکت اسلام ازآنجا رانده می‌شوند».

﴿وَلَا يَرۡتَابَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَلِيَقُولَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡكَٰفِرُونَ مَاذَآ أَرَادَ ٱللَّهُ بِهَٰذَا مَثَلٗاۚ﴾ [المدثر: 31].

«و اهل کتاب ومومنان ـ درباره‌ی حقانیت این کتاب آسمانی ـ تردید به خود راه ندهند وکسانی که در دلشان بیماری نفاق است وکافران بگویند: خدا مثلا از بیان چنین عددی چه می‌خواسته است».

﴿قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧﴾ [یونس: 57].

«ای مردمان از طرف خدا برای شما اندرزی ـ جهت رهنمود زندگی ـ و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌ها است ـ همچون کفر، نفاق، کینه، ستم و دشمنی ـ آمده است و هدایت و رحمت برای مومنان است».

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا ٨٢﴾ [الإسراء: 82].

«ما آیاتی ازقرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی ـ دل‌ها از بیماری ـ ورحمت برمؤمنان است ولی بر ستمگران جز زیان نمی‌افزاید».

﴿وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ ١٤ وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡۗ﴾ [التوبة: 14- 15].

«و ـ با فتح و پیروزی مومنان بر کافران ـ سینه‌های اهل ایمان را شفا می‌بخشد وکینه را از دل‌هایشان بر می‌دارد».

بيماری جسم

بیماری جسم، نقطه‌ی مقابل صحت وسلامتی آن است و طبیعی است که بیماری، قوای طبیعی بدن را فاسد می‌کند واز بین می‌برد مانند: فاسد شدن قوای مدرکه، بدینصورت که کاملاً از بین بروند مانند نابینا شدن و لال شدن. یا کاملاً از بین نروند، ولی به گونه‌ای باشند که چیز ها را وارونه ببینند و احساس نمایند. مثلاً شیرین را تلخ وتلخ را شیرین درک کنند. ویا چیزهایی را که در عالم خارج وجود ندارند به ذهن خطور کندکه وجود دارند. ودر این راستا ذهن و ادراکات بشری دچار هرج ومرج و تداخل بشود.

و نمونه‌های دیگری از فاسدشدن حرکت طبیعی بدن، ضعیف شدن دستگاه هاضمه و گوارش و ناپسند داشتن غذاهای سالم ومورد نیاز بدن و دوست‌داشتن چیزهای مضر برای بدن را می‌توان نام برد که اینگونه بیماری‌ها باعث رنج فراوان برای جسم آدمی می‌شوند. ولی با وجود اینگونه بیماری‌ها، بدن کاملاً نابود نمی‌شود بلکه به سبب مختل‌شدن حرکت ارادی آن، دردهایی به سبب فساد کمی یا کیفی نصیب بدن می‌شود. و فساد کمی ممکن است به خاطر نقصی باشد که با خوردن غذا رفع شود ویا بخاطر زیادتی باشد که با استفراغ و کم خوری رفع گردد اما فساد کیفی ممکن است به خاطرعوامل بیرونی مثل سردی یا گرمی باشد که با به اعتدال رساندن آنها می‌توان آن را مداوا کرد.

و همچنین با بیماری قلب، نیز نوعی فساد در قوای فکری و ارادی فرد پدید می‌آید. و برایش شبهاتی پیش می‌آید که حق را نمی‌بیند و یا آن را وارونه می‌بیند به گونه‌ای که حق را زشت پنداشته، باطل را دوست می‌دارد اینجاست که نزد او حق، قالب باطل و باطل قالب حق را پیدا می‌کند و محاسبات او در مورد تمام مسائل، اشتباه و وارونه درمی‌آیند. به همین خاطر است که برخی «مرض القلب» را به تردیدها و گمان‌ها تفسیر کرده‌اند‌، مثل تفسیر مجاهد([[1]](#footnote-1)) و قتاده([[2]](#footnote-2)) از این فرموده خداوند که می‌فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ﴾ [البقرة: 10].

«در دل‌هایشان مریضی است».

یعنی در دل‌هایشان شک، تردید و گمان وجود دارد وگاهی به شهوت زنا تفسیر کرده‌اند، مثل تفسیر این فرموده‌ی خداوند که می‌فرماید:

﴿فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ﴾ [الأحزاب: 32].

«پس طمع می‌کند آنکه در دلش مریضی است».

یعنی در دلش حب زنا وجود دارد. چنانکه الخرائطی کتاب «اعتلال القلوب» را در مورد بیماری شهوت نوشت. خلاصه اینکه بیمار، همواره در معرض نابودی است. گرما و سرمای اندک او را از پا در می‌آورد. و انسان بیمار از صحت و توانایی که انسان‌های سالم و قوی از آن برخوردار می‌باشند‌، برخوردار نیست.

صحت وسلامتی به وسیله‌ی عواملش حاصل می‌شود وبا اضدادش از بین می‌رود و عوامل مریضی، مرض را قویتر می‌کنند ولی با مداوا بیماری از بین می‌رود. پس زمانی که عوامل بیماری پیدا شد فرد بیمار می‌شود و بیماری او شدت پیدا می‌کند و قوای جسمی‌اش تحلیل می‌رود تا جایی که فرد نابود می‌شود. اما اگرمداوا بشود‌، به تدریج بیماری او از بین می‌رود.

بيماری قلب

این نوع بیماری در قلب و روان انسان بوجود می‌آید، مثل خشم، کینه و نفرت نسبت به دشمنی که بر تو مسلط شده است. و اینموارد، قلب را به درد می‌آورد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ ١٤ وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡۗ﴾ [التوبة: 14- 15].

«خداوند سینه‌های ایمان‌داران را شفا می‌دهد و خشم و نفرت را از دل‌هایشان می‌زداید».

پس شفایافتن ایمان‌داران با از بین‌رفتن دردها و رنج‌ها از قلوبشان حاصل می‌شود. مثلاً می‌گویند‌: خشم، غضب و نفرت فلانی شفا یافت. ویا در قصاص قاتل، اولیای مقتول شفا حاصل کردند. و یا مثال‌هایی مانند این‌ها، در اینجا شفایافتن یعنی شفایافتن قلب و روان انسان از غم، اندوه، خشم، غضب و نفرتی که دردرون او حاصل شده است.

همچنین تردیدها و جهالت، قلب آدمی را به درد می‌آورند. پیامبر (ج) می‌فرماید: «هلا سألوا إذ لم يعلموا؟ فإن شفاء العي السوال»: «چرا اگر نمی‌دانند سوال نمی‌کنند؟ زیرا شفای نادانی و جهالت پرسیدن است». و کسی که نسبت به چیزی شک وتردید می‌کند قلبش را به درد می‌آورد و با رسیدن به علم و یقین در مورد آن شیء به آرامش می‌رسد و قلبش تسکین می‌یابد به همین خاطر است به عالمی‌که به سوالی جواب می‌دهد و حق را به طور واضح بیان می‌کند گفته می‌شود که: «قد شفاني بالجواب»: «مرا با این جواب شفا داد». یعنی مرا به آرامش وآسایش روحی و روانی رساند. پس شک و تردیدهایی که در دل ایجاد می‌شود نیاز به این دارد که فوراً در صدد جواب دادن به آنها برآئیم تا روح و روانمان دچار درد و رنج نادانی نشود.

بيماری

باید دانست که بیماری در یک قدمی مرگ است. قلب بوسیله‌ی جهل مطلق بکلی می‌میرد‌، و بوسیله‌ی جهل مرکب مریض می‌شود‌: پس قلب را مرگی ومرضی وحیاتی و شفایی است که مهمتر از مرگ‌، حیات‌، مرض و شفای جسم است‌، یعنی قلب اگر سالم باشد تمام بدن سالم است و اگر مریض شود یا بمیرد، بدن نیز بیمار می‌شود و می‌میرد([[3]](#footnote-3)).

به همین خاطر هرگاه شبهات و شهوات وارد قلب بشوند بیماری آن قوت می‌یابد و هرگاه حکمت و عبودیت و وعظ و ارشاد و دینداری بر آن عرضه شود بیماریش کاهش پیدا کرده و رو به بهبود وسلامتی می‌آید. خداوند می‌فرماید:

﴿ لِّيَجۡعَلَ مَا يُلۡقِي ٱلشَّيۡطَٰنُ فِتۡنَةٗ لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ﴾ [الحج: 53].

«‌این وسوسه‌های شیطانی بدان خاطر است که خداوند می‌خواهد آنها را آزمایش کسانی سازد که در دل‌هایشان بیماری است».

خداوند شبهات شیطانی را مایه‌ی امتحان و آزمایش دل‌های مریض قرار داده ولی دل‌های سخت واز نوع سنگ‌، فوراً شبهات و وسوسه‌‌های شیطانی را می‌پذیرند و در این امتحان وآزمایش شکست می‌خورند. خداوند می‌فرماید:

﴿۞لَّئِن لَّمۡ يَنتَهِ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡمُرۡجِفُونَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ﴾ [الأحزاب: 60].

«‌اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در مدینه باعث اضطراب می‌گردند از کار خود دست نکشند».

در این آیه نیز خداوند بحث انسان‌های مریض القلب را می‌کند و می‌گوید: که اگر دنبال اصلاح قلوبشان نروند آنها را زیرسلطه‌ی ایمانداران در می‌آوریم. بیماری مورد اشاره در این آیه، شهوت‌رانی و زناکاری آنها است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلِيَقُولَ ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ﴾ [المدثر: 31].

«یعنی کسانیکه در دل‌هایشان بیماری نفاق است می‌گویند».

در این آیه ها قلوب انسان‌های مریض القلب مثل قلوب کافران و منافقان بیان شده که آنها دارای قلوب صحیح و سالمی مثل قلوب مؤمنین نیستند، بلکه در قلوبشان مرض شبهات، و شهوات وجود دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ﴾ [الأحزاب: 32].

«‌که بیماردلان چشم طمع به شما می‌دوزند».

این مرض، مرض شهوت و هوسرانی است، و اگر به قلب صحیح وسالم، زنی عرضه شود هیچ توجهی به آن نمی‌کند، ولی قلب دارای مرض شهوت به سبب ضعف و سستی‌ای که دارد نمی‌تواند در مقابل چنین صحنه‌ای مقاومت کند و به طرف آن زن میل می‌کند و برحسب میزان واندازه‌ی بیماری که دارد با آن زن مراوده و نزدیکی می‌کند یعنی تا مرض قلب بیشتر باشد، میزان وقوع آن در گناه زنا بیشتر می‌شود، حتى اگر زنی با لحن وگفتاری نازک و آرام با او صحبت کند بر درون قلب او راه پیدا می‌کند.

قرآن شفادهنده دل‌هاست

قرآن برای تمام امراض قلب وآنچه در باطن انسان ازشبهات و شهوا ت قراردار د‌، شفا بخش است. در قرآن دلایل و بیناتی وجود دارد که حق و باطل را از همدیگر جدا می‌کند، امراض و شبهات فاسد را که در علم و تصور و درک، اختلال بوجود آورده‌اند از بین می‌برد، بگونه‌ای که انسان اشیاء را آنگونه که حقیقت وجودیشان بر آن دلالت می‌کند می‌بیند و درک واقعی و درستی از محیط و حقایق پیرامون خود خواهد داشت.

در قرآن انواع حکمت و موعظه‌ی حسنه در باب تشویق، تحذیر و همچنین داستانهایی مملو از عبرت، پند و اندرز که مایه‌ی اصلاح و درستی قلب هستند، وجود دارد . پس قلب به سبب آنها به سوی چیزهایی که برایش مفید است ترغیب می‌شود و از چیزهایی که برایش ضرر دارد دوری کند و همواره دوستدار حق و حقیقت و ارشاد و وعظ می‌باشد.

قرآن نابود کننده‌ی امراضی است که موجب ارادات فاسد و نیت‌های پلید می‌شوند و بحدی با این امراض مبارزه می‌کند تا قلب را اصلاح کرده، نیت و اراده‌ی قلب را نیز اصلاح نماید. و قلب دوباره به فطرتی برگردد که بر آن خلق شده است یعنی به همان فطرت پرستش و بند‌گی. همانطور که جسم بیمار پس از مداوا به حالت طبیعی و سلامتی خود بر می‌گردد و همانگونه که بدن از غذاهایی که باعث رشد و نمو و او می‌شوند بهره می‌گیرد، قلب نیز از ایمان و قرآن که باعث پاکی و رشدش می‌گردند تغذیه می‌کند([[4]](#footnote-4)).

زکات

زکات از نظر لغوی به معنای رشد ونموو همچنین به معنای زیادشدن در صلاح، درستی وپاکی می‌باشد؛ در عربی می‌گویند: «زکا الشيء»: یعنی آن چیز زیاد شد و رشد و نمو پیدا کرد و یا آ ن چیز پاک شد‌. همچنانکه بدن انسان نیاز‌مند تغذیه از غذا‌های سا لم است و بوسیله‌ی آ نها رشد می‌یابد، قلب نیز به تعلیم و تربیت صحیح نیاز دارد تا رشد نماید و در اصلاح و پاکیش افزایش حاصل کند، به طور کا مل پاک و منزه شود.

و همانگونه که باید مواظب جسم خود باشیم که از ضرر و زیان و اشیائی که مانع رشد آن می‌شوند جلوگیری کنیم، در مورد قلب نیز، مواظب باشیم که آن را با غذای سالم تغذیه کنیم که قرآن و سنت می‌توانند تغذ‌یه‌ی سا‌لمی‌برای قلب با‌شند و از سایر مواردی که قلب را دچار بیماری و ناتوانی می‌کنند و مانع رشدش می‌شوند‌، جلوگیری کنیم.

همچنانکه در رشد و افزایش زراعت و نبا‌تات نیز این قاعده حاکم است یعنی باید تغذیه سالم وکود و آ ب داده شود تازراعت ‌رشد و نمو پیدا کند وا گر ا ین موارد را رعایت نکنیم گیاهان و نبا‌تا‌ت و زرا‌عتما ن دچا ر خشکی و نا بودی می‌گردند.

صدقه

همانطور که آب آتش را می‌نشاند و خاموش می‌کند صدقا‌ت نیز خطایا و گناهان انسان را از بین می‌برند‌، و قلب بوسیله‌ی پرداخت صدقا‌ت، پا‌ک و منزه می‌شود. چنانکه خداوند می‌فرماید‌:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: 103].

«‌ای پیامبر، بگیر از اموال آنها زکات را تا آنها را بوسیله‌ی این صدقه پاک وسالم نمایی».

و همچنین ترک کردن ودست کشیدن از گنا‌هان وزشتی‌ها باعث پاک شدن قلب می‌شود. گناهان و زشتی‌ها برای قلب، مانند چرک بدن برای جسم، و علف‌های هرزه برای زراعت می‌باشند.

نجات دادن جسم از اخلاق فاسد، مانند خارج کردن خون زائد وکثیف از بدن است، همانطورکه بدن انسان با از دست دادن خون زاﺋد وآلوده شاداب وسرزنده می‌شود و به آرامش و قوای طبیعی خود می‌رسد و رشد و نمو می‌یابد، قلب نیز چنین است هر زمان که از گناهان و اخلاق فاسد دست می‌کشد و توبه می‌کند و اعمال صالح و نیک را از اعمال زشت و ناپسند جدا می‌کند به تدریج به خلوص نیت و اراده می‌رسد و باعث محکم‌تر و قویتر شدن در انجام اعمال صالحه می‌شود و به آرامش‌، دست می‌یاید.

چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوۡلَا فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكُمۡ وَرَحۡمَتُهُۥ مَا زَكَىٰ مِنكُم مِّنۡ أَحَدٍ أَبَدٗا﴾ [النور:21].

«‌اگر فضل و مرحمت الهی شامل حال شما نمی‌شد هرگز فردی از شما - از گناه و معصیت - پاک نمی‌گردید».

﴿وَإِن قِيلَ لَكُمُ ٱرۡجِعُواْ فَٱرۡجِعُواْۖ هُوَ أَزۡكَىٰ لَكُمۡۚ﴾ [النور: 28].

اگر به شما هم گفته شد برگردید اجازه ورود به خانه داده نشد پس برگردید این برگشتن برایتان پاکتر می‌باشد.

﴿قُل لِّلۡمُؤۡمِنِينَ يَغُضُّواْ مِنۡ أَبۡصَٰرِهِمۡ وَيَحۡفَظُواْ فُرُوجَهُمۡۚ ذَٰلِكَ أَزۡكَىٰ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ خَبِيرُۢ بِمَا يَصۡنَعُونَ ٣٠﴾ [النور: 30].

«ای پیامبربه مردان مومن بگو چشمان خود را فرو گیرند و عورت‌های خویشتن را - با پوشاندن و دوری از پیوند نامشروع - مصون دارند این برای ایشان زیبنده‌تر و محترمانه‌تر است بیگمان خداوند به آنچه که انجام می‌دهند آگاه‌تر است - و سزا و جزای اعمالشان را می‌دهد**».**

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ١٤ وَذَكَرَ ٱسۡمَ رَبِّهِۦ فَصَلَّىٰ ١٥﴾ [الأعلی: 14- 15].

«‌قطعاً کسی که خویشتن را پاکیزه دارد، نام پروردگار خود را ببرد، نماز گزارد و فروتنی کند رستگار می‌شود».

﴿قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩ وَقَدۡ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا ١٠﴾ [الشمس: 9- 10].

«‌حقیقتا کسی رستگار و کامیاب می‌گردد - که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن را - در میان کفر و شرک و معصیت - پنهان بدارد و بپوشاند».

﴿وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ٣﴾ [العبس: 3].

«‌ای پیامبر تو چه می‌دانی، شاید او - از تعلیم و پرورش تو بهره گیرد - خود را پاک سازد».

﴿فَقُلۡ هَل لَّكَ إِلَىٰٓ أَن تَزَكَّىٰ ١٨ وَأَهۡدِيَكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَخۡشَىٰ ١٩﴾ [النازعات:18- 19].

«‌بگو آیا میل داری از آنچه که در آن هستی رها و پاک گردی وتو را به سوی پروردگارت راهنمایی کنم تا تو از او اندیشناک و بیمناک گردی».

تزکیه در اصل به معنی رشد ونمووجذب برکت وزیاد شدن خیرات است ولی برای از بین رفتن شر وبدی نیز به کار می‌رود‌، پس تزکیه هر دو دسته از معانی را در خود جای می‌دهد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَوَيۡلٞ لِّلۡمُشۡرِكِينَ ٦ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ﴾ [فصلت: 6- 7].

«وای به حال مشرکان کسانی که به پاک سازی خود نمی‌پردازند».

در این جا منظور از زکات همان توحید در یکتا‌پرستی و ایمان به خداوند واحد است که به وسیله‌ی آن قلب پاک می‌شود.

زیرا این توحید متضمن و در بر‌گیرنده‌ی نفی هر گونه خدایان دروغین غیر از خدای واحد می‌باشد و در عین حال ا‌لوهیت و پرستش خدای واحد را در قلب تثبیت می‌نماید. و این همان حقیقت (لا اله الا الله‌)‌: است که به‌ وسیله‌ی آن قلب‌ها به پاکی وخلوص نیت می‌رسند.

تزکيه

تزکیه به معنای پاک کردن ممکن است درسطح ظاهری و بیرونی و یا در ذات و جوهره‌ی آن چیز بوده و مربوط به اعتقاد و اخبار باطنی باشد. هم چنانکه اعراب می‌گویند: (‌عدلته‌) یعنی در او عدالت قرار داد یا عدالت را در اعتقاد مردم جای دادم خداوند می‌فرماید‌:

﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ﴾ [النجم: 32] «‌ازپاک‌بودن خود سخن مگوئید**»**.

یعنی به پاک بودن خودتان خبر ندهید و مغرور نشوید واین با فرموده‌ی خداوند‌‌: ﴿قَدۡ أَفۡلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ٩﴾ [الشمس: 9].

«‌حقیقتا کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را - با انجام طاعات و عبادات و ترک معاصی و منهیات - پاکیزه دارد و بپیراید».

هیچگونه منافاتی ندارد و به همین خاطر است که خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢﴾ [النجم: 32]([[5]](#footnote-5)).

«او به کسی که از خدا می‌ترسد آگاه‌تر است».

از آیات فوق اینگونه استنباط می‌شود که خداوند از اینکه انسان از سر غرور، خودش را پاک و متقی بداند نهی کرده است ولی از اینکه انسان در صدد پاک‌کردن و ایجاد تقوی در خود باشد نهی نکرده است. چنانکه می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ تَرَ إِلَى ٱلَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنفُسَهُمۚ بَلِ ٱللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَآءُ﴾ [النساء: 49].

مگر آگاه نیستی از کسانی که خویشتن را پاک می‌شمارند - وبا لاف و گزاف خود را متقی قلمداد می‌نمایند - بلکه تنها خداوند است کسانی را که خود می‌خواهد پاک می‌گرداند.

یعنی: خداوند هرکس را که بخواهد پاک می‌کند و از پاک‌بودنش هم خبر می‌دهد، همچنانکه کسی که در نزد قاضی است و مسؤل ثابت کردن عدالت شهود است، وجود عدالت را در شهود ثابت می‌کند و سپس به عادل بودن شهود رأی می‌دهد. پس نتیجه گرفته می‌شود که یکی از وسوسه‌های شیطانی این است که انسان خودش را پاک و متقی بداند([[6]](#footnote-6)).

عدل

عدل هما‌ن اعتدا‌ل و میانه‌روی است. یعنی عدالت در عمل که همان ا صلاح قلب ا ست. همچنا‌نکه ظلم فاسد کننده‌ی قلب است و در تمام گنا‌هانی که انسا ن انجا‌م می‌دهد نسبت به نفسش ظلم می‌کند. و ظلم در نقطه‌ی مقا‌بل عدل قرا ر دارد، پس تا زمانی که عادل نبا‌شد نمی‌توا ند ظلم را از نفسش برچیند، زیرا ا صلاح قلب بر عدا‌لت قا‌ئم ا ست و فسا‌د آن بر ظلم و بی‌عدالتی. پس هر زمان که ا نسا ن نسبت به خودش ظلم کند، ظا لم ا‌ست و نفسش مظلوم واقع می‌شود. و هر زمان نسبت به خودش با عدل رفتا‌رکند عادل ا‌ست و نفسش معدول علیه (مورد عدالت وا قع شده) است. و این را بطه‌ی ا نسا ن با نفسش نسبت به دیگران نیز برقرار می‌شود.

عمل صا لح از عدالت ذا تی سرچشمه می‌گیرد و ثمره‌ی کلیه‌ی اعما‌ل انسان چه خیر و چه شر به خودش بر می‌گردد، خداوند می‌فرماید:

﴿لَهَا مَا كَسَبَتۡ وَعَلَيۡهَا مَا ٱكۡتَسَبَتۡۗ﴾ [البقرة: 286]([[7]](#footnote-7)).

انسان هر کار نیکی که انجام دهد برای خود انجام داده و هرکاربدی که بکند به زیان خود کرده است.

عمل

عمل، قبل ازاینکه تأثیر برونی داشته باشد به درون قلب تاثیر می‌گذارد، صالح بودن عمل، رعایت عدالت در حق قلب و فاسد بودن عمل، ظلم در حق قلب است خداوند می‌فرماید:

﴿مَّنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَسَآءَ فَعَلَيۡهَاۗ﴾ [فصلت: 46].

«هرکس کار نیک بکند به نفع خود می‌کند و هرکس کار بد بکند به زیان خود می‌کند».

و در مقابل آن، می‌فرماید:

﴿إِنۡ أَحۡسَنتُمۡ أَحۡسَنتُمۡ لِأَنفُسِكُمۡۖ وَإِنۡ أَسَأۡتُمۡ فَلَهَاۚ﴾ [الإسراء: 7].

«‌اگر نیکی کنید به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید به خودتان بدی می‌کنید**»**.

جماعتی ا ز سلف صالح گفته‌اند که‌: در انجام حسنات‌، نوری درقلب‌، قوتی در بدن، روشنایی در صورت، وسعت و گشاد‌گی در روزی و محبت خدا در قلب ایجاد می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿كُلُّ ٱمۡرِيِٕۢ بِمَا كَسَبَ رَهِينٞ ٢١﴾ [الطور: 21].

«هرکس در گرو کارهایی است که کرده است».

﴿كُلُّ نَفۡسِۢ بِمَا كَسَبَتۡ رَهِينَةٌ ٣٨﴾ [المدثر: 38].

«‌هر نفسی در گرو کارهایی است که انجام داده است».

﴿وَذَرِ ٱلَّذِينَ ٱتَّخَذُواْ دِينَهُمۡ لَعِبٗا وَلَهۡوٗا وَغَرَّتۡهُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَاۚ وَذَكِّرۡ بِهِۦٓ أَن تُبۡسَلَ نَفۡسُۢ بِمَا كَسَبَتۡ لَيۡسَ لَهَا مِن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيّٞ وَلَا شَفِيعٞ وَإِن تَعۡدِلۡ كُلَّ عَدۡلٖ لَّا يُؤۡخَذۡ مِنۡهَآۗ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أُبۡسِلُواْ بِمَا كَسَبُواْۖ﴾ [الأنعام: 70].

«‌و به آنان پند و اندرز بده هرکسی درگرو اعمالی است که انجام داده است و مسئول چیزهایی است که به چنگ آورده است و بجزخدا برای ایشان یار، یاور، میانجی و واسطه‌ای نیست و اگر چنین کسی هر‌گونه فدیه و تاوانی بپردازد از او دریافت نمی‌گردد و پذیرفته نمی‌شود، آنان درگرو اعمالی هستند که انجام داده‌اند».

همچنانکه کالبد انسان اگر از بیماری نجات پیدا کند و به صحت و سلامتی برسد گفته می‌شود که مزاج و طبیعت او درست شده است، زیرا که مریضی انحرافی در مزاج و طبیعت انسان است که با وجود آن، بدن انسان هیچگاه به اعتدال و سلامتی صد در صد نمی‌رسد زیرا در دنیا همه چیز نسبی است.

قلب نیز چنین است‌، صحت و سلامتی قلب در عدالت نهفته است و بیماری و درد قلب در انحراف‌، کجی و ظلم واقع شده و باید دانست که عدل محض از لحاظ علمی وعملی در هیچ چیزی در دنیا‌ی مادی قرار نگرفته است. ولی نسبتاً می‌توان عدالت کامل را رعایت کرد و در راستای آن نیز می‌توان قلب را به صحت و سلامتی نسبتاً، کاملی رساند.

و به همین خاطراست که گفته می‌شود: این بهتر است یعنی نسبت به چیزهایی که در اطرافش وجود دارد بهتر است و یا گفته می‌شود که راه سلف بهترین و برجسته‌ترین راه است. خداوند می‌فرماید‌:

﴿وَلَن تَسۡتَطِيعُوٓاْ أَن تَعۡدِلُواْ بَيۡنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوۡ حَرَصۡتُمۡۖ﴾ [النساء: 129].

«شما نمی‌توانید - از نظر محبت قلبی - میان زنان عدالت و دادگری کامل برقرار کنید. هرچند هم تمام کوشش و توان خود را بکار برید».

﴿وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ وَٱلۡمِيزَانَ بِٱلۡقِسۡطِۖ لَا نُكَلِّفُ نَفۡسًا إِلَّا وُسۡعَهَاۖ﴾ [الأنعام:152].

«‌وپیمانه و ترازو را تمام و کامل و دادگرانه مراعات دارید و ما هیچکسی را به انجام چیزی جز به اندازه‌ی طاقت و توانش مؤظف نمی‌سازیم».

خداوند متعال پیامبران را مبعوث و کتاب‌های آسمانی را نازل کرد برای اینکه مردم عدل، دادگری و انصاف را به پا دارند و به آن عمل کنند.

باید دانست که بزرگترین عدل و دادگری عبادت خداوند یکتا وعدم شرک ورزیدن است که عبودیت حقیقی و راه رسیدن به کمال معنوی همین است.

پس از عبادت خدا‌، رعایت عدالت در حق مردم و سپس رعایت عدالت بر نفس است‌، که بر آن تأکید شده است. و در راستای همه‌ی این امورات اصلاح قلب حاصل می‌شود. پس اصلاح قلب نیاز به میدانی وسیع درعمل برای مبارزه با گناهان دارد، و در این راستا نباید عدالت و میانه‌روی را فراموش کرد.

ظلم

ظلم بر سه نوع است که هر سه نوعش از جمله‌ی امراض قلب به شمار می‌روند و در مقابل آنها عدل قرار داردکه، صحت و سلامتی قلب را در پی دارد. امام احمد بن حنبلس به بعضی از مردم می‌گفت‌: «اگر قلبت را صحیح و سالم نمایی از هیچکس نمی‌ترسی» منظورش این بود که خوف انسان از مخلوق به خاطر امراضی چون شرک و بت‌پرستی و گناه است و هر‌گاه در قلب انسان ایمان وجود داشته باشد از کسی نمی‌ترسد([[8]](#footnote-8)).

اصلاح قلب

اصلاح قلب یعنی حیات و درخشش قلب‌. خداوند می‌فرماید:

﴿أَوَ مَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ وَجَعَلۡنَا لَهُۥ نُورٗا يَمۡشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَاۚ﴾ [الأنعام: 122].

«‌آیا کسی که - به سبب کفروضلال همچون - مرده‌ای بوده است و ما اورا - با اعطاء ایمان در پرتو قرآن - زنده کرده‌ایم و نور ایمان را فرا راه او داشته‌ایم که در پرتو آن میان مردمان راه می‌‌رود، مانند کسی است که به مثل گویی، در تاریکی‌ها‌ی - ظلم، کفر و ارتداد - فرو رفته است و از آن تاریکی‌ها نمی‌تواند بیرون بیاید».

به خاطر اهمیت صحت و سلامتی قلب است که خداوند درجای جای قرآن در مورد حیات و درخشش قلب و همچنین در مورد مرگ و ظلمت قلب، سخن به میان آورده وفرموده است:

﴿لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيّٗا وَيَحِقَّ ٱلۡقَوۡلُ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ ٧٠﴾ [یس: 70].

«تا افراد زنده و بیداردل را با آن بیم دهد و بر کافران - اتمام حجت شود - فرمان عذاب مسلم گردد».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱسۡتَجِيبُواْ لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمۡ لِمَا يُحۡيِيكُمۡۖ وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَحُولُ بَيۡنَ ٱلۡمَرۡءِ وَقَلۡبِهِۦ وَأَنَّهُۥٓ إِلَيۡهِ تُحۡشَرُونَ ٢٤﴾ [الأنفال:24].

«ای مؤمنان فرمان الهی را بپذیرید ودستور پیامبراورا قبول کنید هنگامی‌که شما را به چیزی دعوت می‌کند که به شما زندگی - مادی ومعنوی، دنیوی واخروی - می‌بخشد وبدانید که خداوند میان انسان ودل اوجدایی می‌اندازد وبدانید که همگان در پیشگاه خدای سبحان گرد آورده می‌شوید».

﴿يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ﴾ [الروم: 19].

«خداوند همواره زنده را از مرده و مرده را از زنده می‌آفریند».

که خداوند مؤ من را از کافر و کافر را از مؤمن خارج می‌کند و در حدیث صحیح آمده است «مثل البيت الذي يذکرالله فيه والبيت الذي لا يذکر الله فيه کمثل الحي والميت»: «مثل خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند می‌شود و خانه‌ای که در آن ذکر و یاد خداوند نمی‌شود مثل زنده و مرده است».

و در حدیث صحیح دیگری آمده است که‌: «اجعلوا من صلاتکم في بيوتکم ولا ‌تتخذوها قبورا»: «‌بعضی از نمازهایتان - منظور نمازهای نافله است - را در خانه‌هایتان بخوا نید و خانه‌هایتان را قبرستان نکنید».

خداوند می‌فرماید: ﴿وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِ‍َٔايَٰتِنَا صُمّٞ وَبُكۡمٞ فِي ٱلظُّلُمَٰتِۗ﴾ [الأنعام: 39].

«‌آنان که آیات - جهانی و قرآنی – ما را تکذیب می‌دارند کرانند و لالانند و در تاریکی‌ها قرار دارند».

باز خداوند در جای دیگری از قرآن نشانه‌ی نور و نشانه‌ی ظلمت را بیان کرده می‌فرماید:

﴿۞ٱللَّهُ نُورُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ مَثَلُ نُورِهِۦ كَمِشۡكَوٰةٖ فِيهَا مِصۡبَاحٌۖ ٱلۡمِصۡبَاحُ فِي زُجَاجَةٍۖ ٱلزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوۡكَبٞ دُرِّيّٞ يُوقَدُ مِن شَجَرَةٖ مُّبَٰرَكَةٖ زَيۡتُونَةٖ لَّا شَرۡقِيَّةٖ وَلَا غَرۡبِيَّةٖ يَكَادُ زَيۡتُهَا يُضِيٓءُ وَلَوۡ لَمۡ تَمۡسَسۡهُ نَارٞۚ نُّورٌ عَلَىٰ نُورٖۚ﴾ [النور: 35].

ترجمه: «‌خدا روشنگر آسمان‌ها و زمین است نور خدا به چلچراغی می‌ماند که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد حباب درخشانی که انگار ستاره‌ی فروزان است واین چراغ با روغنی افروخته شود که از درخت پربرکت زیتون بدست آید که نه شرقی و نه غربی است انگار روغن آن بدون تماس با آتش دارد شعله‌ور می‌شود نوری است برفراز نوری- نور چلچراغ و نور حباب و نور روغن زیتون همه جا را نور باران کرده‌اند، به همین منوال هم نور تشریعی وحی و نور تکوینی هدایت و نور عقلانی معرفت پرده‌های شک و شبهه را از جلو دیدگان همگان کنار زده‌اند».

این همان مِثل نور ایمان در قلوب مؤمنان واقعی است و سپس می‌فرمایند:

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَعۡمَٰلُهُمۡ كَسَرَابِۢ بِقِيعَةٖ يَحۡسَبُهُ ٱلظَّمۡ‍َٔانُ مَآءً حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَهُۥ لَمۡ يَجِدۡهُ شَيۡ‍ٔٗا وَوَجَدَ ٱللَّهَ عِندَهُۥ فَوَفَّىٰهُ حِسَابَهُۥۗ وَٱللَّهُ سَرِيعُ ٱلۡحِسَابِ ٣٩ أَوۡ كَظُلُمَٰتٖ فِي بَحۡرٖ لُّجِّيّٖ يَغۡشَىٰهُ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ مَوۡجٞ مِّن فَوۡقِهِۦ سَحَابٞۚ ظُلُمَٰتُۢ بَعۡضُهَا فَوۡقَ بَعۡضٍ إِذَآ أَخۡرَجَ يَدَهُۥ لَمۡ يَكَدۡ يَرَىٰهَاۗ وَمَن لَّمۡ يَجۡعَلِ ٱللَّهُ لَهُۥ نُورٗا فَمَا لَهُۥ مِن نُّورٍ ٤٠﴾ [النور: 39- 40].

ترجمه: «‌کافران اعمالشان به سرابی می‌ماند که در بیابان بی‌آب وعلفی شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد اما هنگامی‌که به سراغ آن رود اصلاً چیزی نیابد، مگر خدا را که- او را بمیراند و- به حساب او برسد وسزای عمل وی را به تمام وکامل بدهد. خداوند در حسابرسی سریع است. یا اعمال آنان بسان تاریکیهایی دردریای عمیق مواجی است که امواج عظیمی آن را فرا گرفته باشد و بر فراز آن امواج عظیم امواج عظیم دیگری قرارگرفته باشد و بر فراز امواج ابرهای تیره خیمه زده باشند تاریکیها یکی بر فراز دیگری جای گرفته- آنچنان ظلمت و وحشتی پدید آمده باشد که مسافر دریا- هر گاه دست خود را به درآورد- و بدان بنگرد، به سبب تاریکی وحشتزای بیرون و هراس دل از جای کنده‌ی درون- ممکن نیست که آن را ببیند وکسی که خداوند نور را بهره‌ی او نکرده باشد او نوری ندارد تا وی را به راه راست رهنمود کند».

آیه اول مَثلِ اعتقادات فاسد و اعمال باطلی است که تابع این اعتقادات فاسدمی‌باشد که صاحب آن اعمال فاسد فکر می‌کند که با انجام این اعمال نفعی به او می‌رسد ولی وقتی به سراغ اعمالش می‌رود چیزی را نمی‌یابد که قابل منفعت باشد. و خداوند به طور کامل به حساب اعمالش می‌رسد‌. آیه‌ی دوم مَثلِ کسی است که دارای جهل بسیط (مطلق) بوده بی‌ایمان و نادان باشد وکسیکه دارای چنین اوصافی است در تاریکی پشت سر تاریکی قرار دارد و حق و حقیقتی را نمی‌بیند‌، زیرا با نور ایمان و علم است که دیدگان باز می‌شوند و می‌بینند. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ إِذَا مَسَّهُمۡ طَٰٓئِفٞ مِّنَ ٱلشَّيۡطَٰنِ تَذَكَّرُواْ فَإِذَا هُم مُّبۡصِرُونَ ٢٠١﴾ [الأعراف: 201].

«پرهیزگاران هنگامی‌که گرفتار وسوسه‌ای از شیطان می‌شوند به یاد - عداوت و نیرنگ شیطان و عقاب و ثواب خداوند - می‌افتند وبینا می‌گردند».

و باز خداوند می‌فرماید‌:

﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦۚ﴾ [یوسف: 24].

«زن- زلیخا- قصد یوسف را کرد و یوسف قصد او را کرد اما برهان خدای خود را دید و منصرف شد».

و این برهان همان برهان ایمان است که خداوند در قلب یوسف (÷) ایجاد کرد و او را از نزدیکی به زلیخا باز‌داشت و جلوی قصد و اراده‌ی او را گرفت و به سبب آن خداوند پاداش کاملی را برای یوسف ‌(÷) منظور داشت و هیچ گناهی برایش ننوشت‌، زیرا که یوسف (÷) با تاثیر از ایمانش‌، عمل خیری‌‌- عدم نزدیکی به زلیخا - انجام داد و از آن عمل زشت - نزدیکی با زلیخا- پرهیز نمود. خداوند می‌فرماید‌:

﴿أَنزَلۡنَٰهُ إِلَيۡكَ لِتُخۡرِجَ ٱلنَّاسَ مِنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِ﴾ [إبراهیم: 1].

«قرآن را نازل کردیم بر تو تا اینکه مردمان را از تاریکی‌ها - کفر و بی‌دینی - به سوی نور ـ ایمان و خداپرستی ـ بیرون بیاوری».

همچنین می‌فرماید: ﴿ٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُخۡرِجُهُم مِّنَ ٱلظُّلُمَٰتِ إِلَى ٱلنُّورِۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَوۡلِيَآؤُهُمُ ٱلطَّٰغُوتُ يُخۡرِجُونَهُم مِّنَ ٱلنُّورِ إِلَى ٱلظُّلُمَٰتِۗ﴾ [البقرة: 257].

«خداوند متولی و عهده‌دار امور کسانی است که ایمان آورده‌اند ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمون می‌کند. و اما کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوتیان - شیاطین و داعیان شر و ضلالت - متولی و سرپرست ایشانند، آنان را از نور بیرون آورده به سوی تاریکی‌ها می‌کشانند».

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَءَامِنُواْ بِرَسُولِهِۦ يُؤۡتِكُمۡ كِفۡلَيۡنِ مِن رَّحۡمَتِهِۦ وَيَجۡعَل لَّكُمۡ نُورٗا تَمۡشُونَ بِهِۦ﴾ [الحدید: 28].

«ای کسانی که- از اهل کتاب هستید و به خدا و پیغمبران الهی و کتاب‌های تورات وانجیل- ایمان آورده‌اید، از خدا بترسید و به پیغمبر او- محمد بن عبدالله ج ، خاتم ا نبیاء، هم- ایمان بیاورید، تا خداوند دو پاداش از رحمت خود را به شما دهد- یکی پاداش ایمان به عیسی÷، و دیگری پاداش ایمان به محمد ج- و نیز برای شما نوری را پدیدار گرداند که در پرتو آن حرکت کنید».

و به همین خاطر است که خداوند برای اهل ایمان دو مَثل زده است:

**مثل اول‌:**

مثل آبی است که مایه‌ی حیات و زندگی می‌باشد ولی وقتی که به سیلاب تبدیل می‌شود و به حرکت در می‌آید بر روی آن کف بسیاری دیده می‌شود.

**مثل دوم‌:**

مثل آتشی است که دارای روشنایی و نور می‌باشد ولی وقتی فلزی را بر روی آن گرم می‌کنند و آن فلز را در آب فرو می‌برند به خاطر گرمی فلز حباب‌هایی از آب به شکل کف بر روی آن جمع می‌شود‌. و در این دو مثال هر دو نوع حباب پس از آرام گرفتن آب (در مثل اول) و سرد شدن آب (در مثل دوم) از بین می‌روند ولی خود آب و فلز داغ شده باقی می‌مانند که در اینجا کف‌های روی آب مثل کفر و باطل است که همیشه رفتنی است و آ ب و فلز مثل ایمان و حقیقت است که همیشه جاودانه می‌ماند. خداوند می‌فر‌ماید:

﴿أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَسَالَتۡ أَوۡدِيَةُۢ بِقَدَرِهَا فَٱحۡتَمَلَ ٱلسَّيۡلُ زَبَدٗا رَّابِيٗاۖ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيۡهِ فِي ٱلنَّارِ ٱبۡتِغَآءَ حِلۡيَةٍ أَوۡ مَتَٰعٖ زَبَدٞ مِّثۡلُهُۥۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡحَقَّ وَٱلۡبَٰطِلَۚ فَأَمَّا ٱلزَّبَدُ فَيَذۡهَبُ جُفَآءٗۖ وَأَمَّا مَا يَنفَعُ ٱلنَّاسَ فَيَمۡكُثُ فِي ٱلۡأَرۡضِۚ كَذَٰلِكَ يَضۡرِبُ ٱللَّهُ ٱلۡأَمۡثَالَ ١٧﴾ [الرعد: 17].

ترجمه: «خداوند از (ابرهای) آسمان، آب فرو می‌با‌را‌ند و دره‌ها و رود‌خانه‌ها هر یک به اندازه‌ی گنجایش خود- برای رویش گیاهان و بهره‌وری درختان، از آب آن- در خود می‌گنجانند، و روی این سیلاب‌ها، کف‌های زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد، همچنین است آنچه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه‌ی زینت‌آلات روی آ تش ذوب می‌نمایند، کف‌هائی همانند کف‌های آب برمی‌آورد - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند- اما کفها- بی‌سود و بیهوده بوده و هرچه زودتر- دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثالی می‌زند».

در این آیه، عقائد باطل، همسان کف و خس و خاشاک روی آب و بالای فلزات قرار داده شده است که خیلی زود از میان می‌رود، ولی ادیان حقیقی آسمانی، چون آب و طلا و نقره سود مند و ماندگار می‌مانند.

خداوند در وصف منافقان می‌فر‌ماید‌:

﴿مَثَلُهُمۡ كَمَثَلِ ٱلَّذِي ٱسۡتَوۡقَدَ نَارٗا فَلَمَّآ أَضَآءَتۡ مَا حَوۡلَهُۥ ذَهَبَ ٱللَّهُ بِنُورِهِمۡ وَتَرَكَهُمۡ فِي ظُلُمَٰتٖ لَّا يُبۡصِرُونَ ١٧ صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَرۡجِعُونَ ١٨ أَوۡ كَصَيِّبٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فِيهِ ظُلُمَٰتٞ وَرَعۡدٞ وَبَرۡقٞ يَجۡعَلُونَ أَصَٰبِعَهُمۡ فِيٓ ءَاذَانِهِم مِّنَ ٱلصَّوَٰعِقِ حَذَرَ ٱلۡمَوۡتِۚ وَٱللَّهُ مُحِيطُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ١٩ يَكَادُ ٱلۡبَرۡقُ يَخۡطَفُ أَبۡصَٰرَهُمۡۖ كُلَّمَآ أَضَآءَ لَهُم مَّشَوۡاْ فِيهِ وَإِذَآ أَظۡلَمَ عَلَيۡهِمۡ قَامُواْۚ وَلَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَذَهَبَ بِسَمۡعِهِمۡ وَأَبۡصَٰرِهِمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٢٠﴾[البقرة:17- 20].

ترجمه: «داستان اینان، همانند داستان کسی است که آتشی را با کوشش فراوان بیفروزد- تا خود و همراهانش از آن استفاده کنند- و آنگاه آتش دوروبر او را روشن گرداند، پروردگار آتش آنها را خاموش و نابود نماید، و ایشان را در انبوهی از تاریکی‌ها رها سازد، بگونه‌ای که چشمانشان- چیزی- نبینند. -آنان همچون- کران و لالان و کورانند و- به سوی حق و حقیقت- راه بازگشت ندارند. یا گوئی داستان آنان همچون داستان کسانی است که به باران طوفنده ای گرفتار آمده باشند که از آسمان فرو ریزد، ودرآن، انبوه تاریکی‌ها و رعد و برق بوده باشد، و از بیم مرگ انگشتان خود را در گوش‌هایشان فرو برند تا از صدای صائقه در امان بمانند. - نمی‌دانند که- خدا از هر سو دور ایشان را گرفته است – و هر وقت و هر جا بخواهد نابو دشان می‌نماید-. چنان است که گوئی آذر خش آسمان می‌خواهد- نور- چشمانشان را برباید. هرگاه که - پیش پای ایشان را- روشن می‌دارد، به پیش می‌روند. و چون - محیط- ایشان تاریک شود، بر جای خود می‌مانند واگر خدا می‌خواست گوش و چشمان ایشان را از میان می‌برد زیرا خدا بر هر چیزی توانا است».

در این آیات، خداوند، مثل منافقان را تشبیه به کسی کرده که می‌خواهد آتش روشن کند و هر زمان که آن را روشن می‌کند خداوند آن را خاموش می‌کند، و یا آنها را تشبیه به بارانی کرده که پشت سر هم از آسمان می‌بارد و همزمان آن تاریکی ابرها و رعد و برق آنها را در بر گرفته است و نمی‌توانند راه به در برند.

در مورد این مثل‌های قرآنی و طول وتفسیر آنها در جایی دیگر بحث خواهیم کرد. و در اینجا هدف اینست که حیات قلب و درخشش قلب به وسیله‌ی ایمان محقق می‌شود، همچنان که در دعای مأثور آمده است که: «ا‌جعل القرآن ربيع قلوبنا ونور صدورنا»‌: «خدایا قرآن را بهار بارانی دل‌ها و نور سینه‌هایمان قرار بده» والربیع: همان بارانی است که از آسمان می‌بارد و به وسیله‌ی آن گیاهان می‌رویند.

همچنین رسول الله (ج) می‌فرماید‌: «ان مما ينبت الربيع ما يقتل حبطا او يلم»‌: «‌آنچه را که بهار می‌رویاند نه حیوانات را می‌کشد ونه آنها را به مرگ نزدیک می‌کند». و عرب فصلی را که در آن اولین باران می‌بارد ربيع (‌بهار‌) نامیده‌اند، به خاطر اینکه باران زیادی می‌بارد و گیاهان را می‌رویاند. ولی غیر عرب، فصلی را که بعد از زمستان می‌آید بهار نامیده‌اند، و در آن گل‌های درختان شکوفه می‌زنند و از آنها میوه به وجود می‌آید و برگ‌های درختان می‌رویند.

قلب زنده

قلب زنده قلبی است درخشان زیرا که در آن نور ایمان و چراغ هدایت وجود دارد به خوبی می‌شنود و می‌بینند و می‌اندیشند. و در نقطه‌ی مقابل آن قلب مرده وجود دارد. قلبی است تاریک‌، به خاطر اینکه ظلمت جهل و نادانی برآن سیطره یافته است. نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌اندیشد.

خداوند می‌فر‌ماید‌:

﴿وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ ٱلَّذِي يَنۡعِقُ بِمَا لَا يَسۡمَعُ إِلَّا دُعَآءٗ وَنِدَآءٗۚ صُمُّۢ بُكۡمٌ عُمۡيٞ فَهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ١٧١﴾ [البقرة: 171].

«مثل کسانی که کفر ورزیده‌اند همچون مثل کسی است که - چوپان گوسفندانی باشد و - آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نشنوند. کافران نیز کران، لالان و کورانند و لذا ایشان از روی خرد عمل نمی‌کنند و نمی‌فهمند».

و:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُونَ إِلَيۡكَۚ أَفَأَنتَ تُسۡمِعُ ٱلصُّمَّ وَلَوۡ كَانُواْ لَا يَعۡقِلُونَ ٤٢ وَمِنۡهُم مَّن يَنظُرُ إِلَيۡكَۚ أَفَأَنتَ تَهۡدِي ٱلۡعُمۡيَ وَلَوۡ كَانُواْ لَا يُبۡصِرُونَ ٤٣﴾ [یونس:42- 43].

«گروهی از آنان گوش به سوی تو فرا می‌دهند - هنگامی‌که قرآن می‌خوانی یا آیه‌های تازه‌ای از سوی خدا بیان می‌نمائی. اما گوئی هیچ نمی‌شنوند و کرند - آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی هرچند نفهمند. و گروهی از آنان به تو می- نگرند- و در باره‌ی تو می‌اندیشند و دلائل آشکار نبوت را درک می‌‌کنند و به حقانیت اسلام پی می‌برند، اما انگار که چیزی را نمی‌فهمند و نمی‌بینند- آیا تو می‌توانی نابینایان را رهنمود کنی هرچند نبینند- و فاقد بصیرت هم باشند».

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَسۡتَمِعُ إِلَيۡكَۖ وَجَعَلۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ أَكِنَّةً أَن يَفۡقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٗاۚ وَإِن يَرَوۡاْ كُلَّ ءَايَةٖ لَّا يُؤۡمِنُواْ بِهَاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوكَ يُجَٰدِلُونَكَ يَقُولُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِنۡ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلۡأَوَّلِينَ ٢٥﴾ [الأنعام: 25].

«برخی از آنان - به هنگام تلاوت قرآن - به تو گوش فرا می‌دهند ولی - نه برای فهمیدن آن و هدایت بدان، بلکه برای طعنه زدن و ریشخند کردن به آن بدین سبب ایشان را ازفایده‌ی عقل و گوش محروم کرده‌ایم و گوئی که - ما بر دل‌هایشان پرده ها افکنده‌ایم تا آن را نفهمند و در گوش‌هایشان کری قرار داده‌ایم ـ تا ندای آسمانی قرآن را نشنوند. اگرآنان همه‌ی دلائل و نشانه‌های حق را هم ببینند بدان باور نمی‌دارند و ایمان نمی‌آورند. تا آنجا که وقتی برای مجادله به پیش تو می‌آیند می‌گویند: این‌ها - که تو بر ما می - خوانی - جز افسانه‌های پیشینیان چیز دیگری نیست».

این آیات‌، اشاره به این دارد که کافران کسانی هستند که قلوبشان مرده است، نمی‌اندیشند و قلوبشان نسبت به هدایت الهی هیچ گونه تفکر وتعقلی نمی‌کند وگوشهایشان حق را نمی‌شنوند و حقیقت را درک نمی‌کنند.

اینان به تمام معنی گمراه هستند. خداوند از زبان آنها می‌فرماید:

﴿قُلُوبُنَا فِيٓ أَكِنَّةٖ مِّمَّا تَدۡعُونَآ إِلَيۡهِ وَفِيٓ ءَاذَانِنَا وَقۡرٞ وَمِنۢ بَيۡنِنَا وَبَيۡنِكَ حِجَابٞ﴾ [فصلت: 5].

«می‌گویند دل‌هایمان در برابر چیزی که ما را بدان می‌خوانی - که یگانه‌پرستی است - در میان پوشش‌هائی قرار گرفته است - و آنچه می‌گویی بدان نمی‌رسد - و در گوش‌هایمان سنگینی است - و کلام تو را نمی‌شنوند - و میان ما و تو پرده‌ی ستبر و مانع بزرگی است - که نمی‌گذارد ما با تو در یکجا گرد آئیم».

کافران پرده‌هایی را که بر قلوب‌، گوش‌ها و چشم‌هایشان قرار دارد‌، بیان می‌کنند‌، جسم‌شان زنده است می‌شنوند و می‌بینند ولی زندگی‌شان مانند زندگی حیوانات است، زیرا که مانند آنها با حواس ظاهریشان می‌بینند‌، می‌شنوند‌، می‌خورند‌، می‌نوشند و و به مسایل جنبی و شهوانی خود می‌پردازند، درحالی که از لحاظ حیات معنوی مرده‌ای بیش نیستند، و به همین خاطر خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَثَلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ كَمَثَلِ ٱلَّذِي يَنۡعِقُ بِمَا لَا يَسۡمَعُ إِلَّا دُعَآءٗ وَنِدَآءٗۚ﴾ [البقرة: 171].

«مثل کسانی که کفر ورزیدند همچون مثل کسی است که - چوپان گوسفندانی باشد و - آنها را صدا بزند ولی آنها چیزی جز سر و صدا نشنوند».

خداوند کافران را به گوسفندانی تشبیه کرده که وقتی چوپان آنها را صدا می‌کند، جز سر وصدا چیز دیگری نمی‌شنوند، همچنان که خداوند در وصفشان می‌فرماید:

﴿أَمۡ تَحۡسَبُ أَنَّ أَكۡثَرَهُمۡ يَسۡمَعُونَ أَوۡ يَعۡقِلُونَۚ إِنۡ هُمۡ إِلَّا كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّ سَبِيلًا ٤٤﴾ [الفرقان: 44].

«آیا گمان می‌بری که بیشترآنان - چنانکه باید - می‌شنوند یا می‌فهمند - نه آنان تفکرو تعقل ندارند - ایشان همچون چهارپایان هستند و بلکه گمراهترازآنان».

و:

﴿وَلَقَدۡ ذَرَأۡنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِۖ لَهُمۡ قُلُوبٞ لَّا يَفۡقَهُونَ بِهَا وَلَهُمۡ أَعۡيُنٞ لَّا يُبۡصِرُونَ بِهَا وَلَهُمۡ ءَاذَانٞ لَّا يَسۡمَعُونَ بِهَآۚ أُوْلَٰٓئِكَ كَٱلۡأَنۡعَٰمِ بَلۡ هُمۡ أَضَلُّۚ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ ١٧٩﴾ [الأعراف: 179].

«ما بسیاری ازآدمیان را آفریده و - در جهان - پراکنده کرده‌ایم که سرانجام آنان دوزخ و قیامت است – این بدان خاطر است که – آنان دل‌هایی دارند که بدانها – آیات رهنمود به کمالات را – نمی‌فهمند و چشم‌هایی دارند که بدانها – نشانه‌های خداشناسی و یکتاپرستی را – نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که بدانها – مواعظ و اندرزهای زندگی‌ساز را – نمی‌شنوند اینان – چون از این اعضا چنانکه باید سود نمی‌جویند و منفعت‌ها و مضرت‌های خود را از هم تشخیص نمی‌دهند – همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند – چرا که چهارپایان از سنن فطرت پا فراتر نمی‌گذارند ولی اینان راه افراط و تفریط می‌پویند – اینان واقعا بی‌خبر – از صلاح دنیا و آخرت خود – هستند».

بعضی ا ز مفسران در مورد این نوع آیات و آیات مشابه، مانند:

﴿وَإِذَا مَسَّ ٱلۡإِنسَٰنَ ٱلضُّرُّ دَعَانَا لِجَنۢبِهِۦٓ أَوۡ قَاعِدًا أَوۡ قَآئِمٗا فَلَمَّا كَشَفۡنَا عَنۡهُ ضُرَّهُۥ مَرَّ كَأَن لَّمۡ يَدۡعُنَآ إِلَىٰ ضُرّٖ مَّسَّهُۥۚ﴾ [یونس: 12].

«هنگامی‌که به انسان ناراحتى و بلایی می‌رسد – که نه خود و نه دیگران نمی‌توانند آن را دفع و چاره کنند – چه به پهلوخوابیده و چه نشسته و چه ایستاده باشد - برای رفع مشکل - ما را به کمک می‌خواند اما هنگامی‌که ناراحتى و بلایی را - که در مقابل آن درمانده بود - از او به دور داشتیم آنچنان راه - سابق – خود را در پیش می‌گیرد – و خدا را باز هم فراموش می‌کند – که انگار ما را برای دفع محنتی که بدو رسیده است بفریاد نخوانده است – واصلاً ضررو زیانی متوجه او نبوده وبلایی بدو دست نداده است».

که در آنها خداوند عیوب و نقص‌های انسان‌ها را بیان کرده و مورد مذمت و سرزنش قرار داده می‌گویند: این آیات، در مورد کافران نازل شده و منظور از انسان در این آیات همان انسان‌های کافر می‌باشند، پس شخص مسلمان که این نوع تفسیر را می‌شنود خیالش راحت شده، و می‌گوید: خطاب این نوع از آیات، شامل انسان مسلمان نمی‌شود و این سرزنش‌ها و وعیدها و عذاب‌ها برای مسلمانان نیست، بلکه این آیات در حق مشرکان عرب، یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و مشرکان هند وامثال آنها به صدق پیدا می‌کند. باید گفت که اینگونه تفسیرها و برداشت‌ها، برداشت‌های دقیق قرآنی نبوده و هم و گمانی بیش نیستند. چون اولاً: در میان کسانی که مسلمان هستند، مؤمن و منافق وجود دارد و منافقان، پیوسته میان مسلمانان بوده‌اند که جای آنها در طبقات پائین وخطر ناک دوزخ است. ثانیاً: انسان ممکن است با وجود اینکه ایمان دارد بخشی از نفاق یا کفر همراه ایمانش قاطی شده باشد، همچنانکه پیامبر(ج) در حدیثی متفق علیه می‌فرماید: «أربع من کن فيه کان منافقا خالصا ومن کانت فيه خصلة منهم کانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: إذا حدث کذب وإذا ائتمن خان وإذا عاهد غدر وإذا خاصم فجر»: چهار خصلت چنین است که در هرکس باشند آن شخص منافق، خالص است و هرکس که در او یکی از آنها باشد، خصلتی از نفاق در او وجود دارد مگر اینکه آن را ترک نماید. و آنها عبارتند از اینکه اگر حرف بزند دروغ می‌گوید، اگر امانتی نزد وی گذاشته شود خیانت می‌کند، اگر عهد و پیمانی ببندد، خلاف‌ورزی می‌کند و اگر دعوا کند فحش و ناسزا می‌گوید».

پیامبر (ج) در این حدیث به صراحت بیان فرمود که هرکس خصلتی از این خصلتها در او باشد خصلتی از نفاق دارد و در حدیث صحیح آمده که پیامبر(ج) به ابوذر([[9]](#footnote-9)) گفت: «إنک امرؤ فيک جاهلية»: «در تو خصلتی از جاهلیت وجود دارد» در حالیکه ابوذر (س) از صادقترین مردم از لحاظ ایمان و خداپرستی بود. و در حدیث صحیح دیگری می‌فرمایند: «أربع في أمتي من أمر الجاهيلة: الفخر بالأحساب والطعن في الأنساب والنياحة والاستسقاء بالنجوم»: چهار چیز در امت من از خصلت‌ها و اخلاق جاهلیتند: فخرکردن به آبا و اجداد، طعنه‌زدن و تمسخر به نسب، مرثیه ثرایی و نوحه‌خوانی بر میت، پیشگویی‌کردن در مورد طلب باران از ستاره‌گان».

در حدیث صحیح دیگری می‌فرمایند: «لتتبعن سنن من کان قبلکم حذو القذة بالقذة، حتى لو دخلوا جحرضب لدخلتموه» قالوا: اليهود والنصارى؟ قال: «فمن؟»‌: «شما از آداب و سنن پیشینیان قدم به قدم پیروی خواهید کرد، حتى اگر آنها در سوراخ سوسماری رفته‌اند، شما هم وارد آن می‌شوید‌ صحابه (ش) گفتند‌: هدفتان یهودیان و مسیحیان است؟ پیامبر (ج) فرمود: پس چه کسی است؟!»

و باز در حدیثی صحیح می‌فرمایند: «لتاخذن أمتي ما أخذت الأمم قبلها شبرا بشبر وذراعا بذراع» قالوا: فارس والروم؟ قال: «ومن الناس إلا هؤلاء؟»: «امت من دنبال امت‌های قبل از خودشان وجب به وجب و ذراع به ذراع می‌رود - یعنی از سنت و آداب آنها تقلید می‌کند - صحابه (ش) گفتند‌: دنبال سنت فارس و روم‌؟ پیامبر ج فرمود: مگر غیر از آنها کسانی دیگر وجود دارند‌؟».

ابن ﺃبی ملیکه([[10]](#footnote-10)) گفت: که حدود 30 نفر از صحابه‌ی رسول الله ج را دیدم که همه از وجود نفاق اصغر در خودشان بیم داشتند. و از حذیفه بن الیمان روایت شده که گفت: «القلوب أربعة: قلب أجرد فيه سراج يزهر، فذلك قلب المؤمن، وقلب أغلف، فذلك قلب الکافر وقلب منکوس، فذلك قلب المنافق و قلب فيه مادتان: مادة تمدد، فذاک قلب الکافر اجرد فیه سراج یزهر لاهولاء؟ من النفاق حتی یدعها: اذا حدث کذب واذا ائتمن خان و اذا عاهد غدر والإيمان ومادة تمدد النفاق، فأولئك قوم خلطوا عملا صالحا وآخر سيئا»: قلوب مردم برچهار نوع می‌باشند:

1. قلبی که خالص برای خداست و در آن چراغی است که می‌درخشد – چراغ ایمان - و آن قلب مؤمن است.
2. قلبی که درغلاف قرار دارد و نورعلم و ایمان به او نمی‌رسد و آن قلب کافر است.
3. قلبی که واژگون و وارونه است و آن قلب منافق است.
4. قلبی که همزمان دو نوع ماده و عنصردر آن وجوددارد: ماده و عنصر ایمان‌، ماده و عنصر نفاق، که در این نوع قلب‌ها، اعمال صالح و نا صالح باهم مخلوط شده‌اند.

پس نتیجه می‌گیریم که هر انسان مسلمانی می‌تواند از مدح و ستایش خداوند نسبت به ایمان و از مذمت و ملامت خداوند نسبت به کفر، سود و بهره ببرد بعضی در مورد این فرموده‌ی خداوندکه:

﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ [الفاتحة: 6]. «خدایا ما را به راه راست هدایت فرما».

بعضی می‌گویند: مؤمن، به راه راست هدایت شده است پس فائده‌ی طلب هدایتی که در این آیه وجود دارد چیست؟ دسته‌ای جواب می‌دهند و می‌گویند: در این آیه منظور این است که خدایا مارا به راه راست ثابت و استوار بدار. بعضی می‌گویند: هدف اینست که خدایا ما را بر طریق هدایت ملزم گردان ویا در هدایت ما بیفزا.

باید گفت: منظور از هدایت در اینجا عمل کردن به آنچه خداوند امر فرموده و ترک کردن آنچه که نهی کرده است می‌باشد. انسان با وجود آنکه اقرار به پیامبری محمد(ج) و حقانیت قرآن ـ بصورت کلی و اجمالی ـ بنماید بازهم نیازمنداست که اعمالی انجام دهدکه به وسیله‌ی آن بتواند منفعت‌ها راشناسایی بکند و از مضرات بپرهیزد وهمچنین اوامرونواهی قرآن وحدیث را بشناسد، وگاهی در این راه انسان نمی‌تواند تمام اهداف ومقاصد شریعت را به طور صحیح، درک کند پس در این برحه نیاز زیادی به در خواست هدایت به راه راست از خدا و ثابت بودن برآن دارد. طبعاً هدایت به راه راست نیاز به شناخت تفصیلی آنچه پیامبر ج آورده یعنی قرآن دارد و شناخت کلی نسبت به اوامر قرآنی مستلزم عمل به آنها است آنگونه که پیامبرج عمل کرده است. از مجرددانستن حق و حقیقت، هدایت حاصل نمی‌شود مثلاً در صلح حدیبیه - در حالی که اکثر مسلمانان آن را دشوار و نادرست می‌پنداشتند - خداوند خطاب به رسول الله فرمود:

﴿إِنَّا فَتَحۡنَا لَكَ فَتۡحٗا مُّبِينٗا ١ لِّيَغۡفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكَ وَيَهۡدِيَكَ صِرَٰطٗا مُّسۡتَقِيمٗا ٢﴾ [الفتح: 1- 2].

«ما برای تو فتحی آشکار را فراهم ساخته‌ایم. هدف این بود که خداوند گناهان گذشته و آینده‌ی تو را ببخشاید و نعمت خود را بر تو تمام نماید و به راه راست هدایتت فرماید».

و در مورد موسی و هارون (علیهما السلام) می‌فرماید:

﴿وَءَاتَيۡنَٰهُمَا ٱلۡكِتَٰبَ ٱلۡمُسۡتَبِينَ ١١٧ وَهَدَيۡنَٰهُمَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ١١٨﴾ [الصافات: 117- 118].

«و به آندو کتاب روشنگر - تورات - عطا کردیم و آندو را به راه راست هدایت کردیم».

مسلمانان با آنکه اتفاق نظر دارند بر اینکه محمد ج پیامبر خداوقرآن، کتاب الهی است ولی با وجود این در بعضی از موارد باهمدیگر اختلاف نظر دارند. پس اگر همه‌ی آنها به هدایت درستی که راه راست را در آنچه که اختلاف دارند نشان دهد قدم می‌گذاشتند، اختلاف هایشان به پایان می‌رسید و از راه و روشی که در پیش گرفته‌اند دست می‌کشیدند وبه آنچه به آنها امر شده، عمل می‌کردند وازآنچه نهی شده‌اند دست برمی‌داشتند. ولی اینطور نیست پس همه‌برحق نیستند و اولیای واقعی، کسانی هستندکه خداوند آنها را به راه راست هدایت کرده، و بزرگترین هدایتشان، همین در خواستشان است که در نمازها می‌گویند: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ آنها با وجود اینکه می‌دانستند که دائماً نیازمند ومحتاج درگاه خداوندی برای هدایت به راه راست هستند، همواره براین دعامداومت داشتند تااینکه در زمره اولیای الله محسوب شدند. سهل بن عبدالله التستری (/) می‌گوید: هیچ راهی نزدیکتر به خدا از ابراز نیاز به وی وجود ندارد خدایی که در گذشته انسان را هدایت کرده، نیاز است که برای حال و آینده نیز برای ماندن در هدایت از او کمک خواسته شود . و این معنای سخن کسی است که می‌گوید: خدایا ما را به راه راست هدایت نما و بر آن استوار گردان. کسی که می‌گوید: خدایا درهدایت ما بیفزا، منظورش همان مفهومی است که قبل از این در مورد آن بحث کردیم، و کلیه‌ی هدایات چه در گذشته، حال یا آینده تحت اراده‌ی خداوند، بوده و هست. پس انسان باید بر حسب علمی‌که خداوند برای او فرستاده عمل کند تا بتواند هدایت الهی را در حال و آینده شامل حال خود بگرداند. مردم همگی نیازمند و محتاج این دعا می‌باشند. به همین خاطر خداوند این دعا را در هر نماز بر آنها فرض کرده است. و زمانی که هدایت به راه راست برای انسان حاصل گردید پس یاری خداوند و روزی پربرکت وآنچه نفس او در پی سعادت ابدی در جست و جوی آنست. برایش حاصل می‌شود. وحرکت در مسیر دلدادگی به خداوند و رسیدن به کمال معنوی در گرو هدایت حق تعالی و استقامت انسان در این سیر صعودی است.

حيات قلب

باید دانست آنطور که برخی می‌پندارند که حیات عبات است از حس و حرکت و اراده یا فقط عبارت است از علم و قدرت. چنانچه حسن بصری و دیگران در مورد حیات پروردگار گفته‌اند: یعنی علم و قدرتش، صحیح نیست بلکه حیات وصفی است قائم با موصوف. و شرطی است برای علم و قدرت و اراده و از لوازم آنهاست. پس هر زنده‌ای دارای شعور، درک، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری خودش است. و هر چیزی که علم، اراده و قدرت بر اعمال اختیاری داشته باشد زنده است.

حیا نیز از حیات مشق شده است و قلب زنده باعث می‌شود که صاحبش زنده و دارای حیا باشد و از کارهای زشت و ناپسند دوری بکند؛ پس اگر قلب زنده باشد مانع کارهای زشت و نا پسندی می‌شود که آن را فاسد می‌گردانند. چنانکه رسول الله(ج) فرمود: «الحياءمن الإيمان»: «حیاء از ایمان است». و همچنین می‌فرماید: «الحياء والعي شعبتان من الإيمان، والبذاء والبيان شعبتان من النفاق»: «حیاء و کم‌حرفی دو جزء از ایمانند وناسزاگفتن وپرحرفی دو جزء از نفاق هستند».

انسان زنده برخلاف انسان مرده آنچه راکه موجب اذیتش می‌شود ازخود دفع می‌کند درحالیکه انسان مرده هیچ حرکتی ندارد ونمی تواند چیزی را از خود دفع نماید، و کار افتاده و ناتوان و بی‌بهره از رطوبت زندگی است. پس قلبی که از کار افتاده وناتوان است ودر مقابل طراوت زندگی خشک شده و در آن حیاتی وجود ندارد مانند زمین خشکی است که لگدمال کردن آن هیچ تاثیری برآن ندارد- بر خلاف زمین سرسبز وخرّم که لگدمال کردن آن باعث از بین رفتن آن می‌شود- پس زشتی‌ها بر قلب زنده تاثیر می‌گذارند و آن قلب زنده بر خلاف قلب مرده و بی‌حیایی که نه حیاتی دارد و نه ایمانی که مانع او بشود، قدرت واراده جلوگیری انجام زشتی‌ها را دارد. حتى قلبی که زنده است با مرگ جسدش هم می‌تواند زنده بماند و زوال روح از جسد نشانه‌ی مردن آن قلب نیست چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَن يُقۡتَلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتُۢۚ بَلۡ أَحۡيَآءٞ وَلَٰكِن﴾ [البقرة:154].

«و به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مگوئید بلکه آنان زنده‌اند».

و باز می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحۡسَبَنَّ ٱلَّذِينَ قُتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتَۢاۚ بَلۡ أَحۡيَآءٌ﴾ [آل عمران:169].

«وکسانی را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مشمار بلکه آنان زنده‌اند».

با وجد اینکه آنها مرده‌اند و شامل آیاتی چون ﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ﴾ [آل عمران: 185] «هرکسی مزه مرگ را می‌چشد». و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٞ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ٣٠﴾ [الزمر: 30]. «ای محمد(ج) توهم می‌میری و آنها هم می‌میرند**»**. و ﴿وَهُوَ ٱلَّذِيٓ أَحۡيَاكُمۡ ثُمَّ يُمِيتُكُمۡ ثُمَّ يُحۡيِيكُمۡۗ﴾ [الحج: 66]. «خدا کسی است که شما را زندگی بخشیده است وبعد شما را می‌میراند وسپس شما را زنده می‌گرداند».

پس مرگ طبیعی، بمعنی جدایی روح از بدن با مرگ غیرطبیعی که از بین رفتن حیات کلی از روح و بدن است اختلاف دارد. چنانکه خواب نیز نوعی مرگ و وفات گفته شده است، در حالیکه در هر یک از این دو نوع مرگ یعنی مرگ بمعنای جدایی روح از بدن و مرگ بمعنی خواب، حیات وجود دارد. در یکی حیات معنوی و در دیگری حیات حقیقی نهفته است. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ يَتَوَفَّى ٱلۡأَنفُسَ حِينَ مَوۡتِهَا وَٱلَّتِي لَمۡ تَمُتۡ فِي مَنَامِهَاۖ فَيُمۡسِكُ ٱلَّتِي قَضَىٰ عَلَيۡهَا ٱلۡمَوۡتَ وَيُرۡسِلُ ٱلۡأُخۡرَىٰٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمًّىۚ﴾ [الزمر: 42].

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها ودروقت خواب انسان‌ها بر می‌گیرد، ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنها را صادر کرده است نگاه می‌دارد وارواح دیگری را- که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن- باز می‌گرداند تا وقت مشخصی که پایان عمرشان است».

بنابراین زمانی که پیامبر(ج) از خواب بیدار می‌شدچنین می‌گفت: «الحمد لله الذي أحيانا بعد ما أماتنا وإليه النشور»: «حمد و ستایش مر خدائی را که بعد از آنکه ما را میرانده دوباره زنده کرد و به سوی او باز می‌گردیم».

و در حدیثی می‌فرماید: «الحمد لله الذي رد روحي وعافاني في جسدي واذن لي بذکره وفضلني على کثير ممن خلق تفضيلاً»: «حمد و ستایش مر خدائی را که روحم را دوباره بازگردانید وجسمم را سلامتی بخشیدواجازه‌ی ذکر ویادش را عطا کرد و مرا بر بسیاری از مخلوقاتش فضیلت و برتری داد».

و چون بر بستر خواب آرام می‌گرفت می‌گفت: «اللهم أنت خلقت نفسي وأنت توفاها لک مماتها ومحياها إن أمسکتها فارحمها وإن أرسلتها فاحفظها بما تحفظ به عبادك الصالحين»: «پروردگارا! تو مرا خلق کرده‌ای و مرا می‌میرانی، مردن و زنده بودنم برای توست و اگر نفسم را گرفتی به آن رحم کن واگرآن را باز فرستادی از آن به آنچه که بندگان صالحت را محافظت می‌کنی محافظت فرما» و می‌گفت: «بسمک اللهم أموت وأحيا»: «به نام تو ای پروردگار! می‌میرم و زنده می‌شوم».

فصل دوم**:**   
حسد نيز از بيماری‌های قلب است

حسد: یعنی کینه توزی نسبت به کسی و خواستار از بین رفتن نعمت‌هایی که شامل حال وی شده است.

بعضی گفته‌اند حسد به همان رنجی می‌گویند که شخص، هنگام با‌خبر شدن از حال کسیکه وضع‌اش خوب شده است، می‌برد.

همچنین گفته‌اند‌: حسدیعنی آرزوی زوال نعمت از دیگران بدون اینکه آن نعمت را برای خود آرزو بکند. بخلاف غبطه که عبارت است از آرزو کردن نعمت برای خود بدون آرزوی زوال آن از دیگران. بهر حال حسد **همان بغض و کینه و کراهت و رنجی است که با دیدن حسن حال محسود به حاسد دست می‌دهد.**

حسد بر دو نوع است

1. ناراحتی و رنجور شدن بخاطر نعمتی که نصیب کسی شده است. این حسد، مذموم و ناپسند می‌باشد. در اینصورت حاسد از محسود بدش می‌آیدو همواره با دیدن اودچار ناراحتى و اذیت می‌گردد و این به صورت بیماری در قلبش می‌ماند و اگر ببیند که آن نعمت از آن شخص گرفته شده است، خوشحال می‌گردد. هرچند که برای او از نظر مالی منفعتی نداشته باشد. همینقدر برای او کافی است که قلبش تشفی حاصل کند و دیگر احساس درد و رنج ننماید. البته باید دانست که این درد ورنج برای همیشه از بین نمی‌رودبلکه مانند بیماری است که با مداوا برای مدتی تسکین یافته وبیماریش همچنان باقی ا ست. چون این بغض وناراحتى او نسبت به نعمت و بخشش خداوند به بندگانش نوعی بیماری است و ممکن است دوباره نسبت به کسی دیگر برگردد. واین نهایت بد بختی و زیانکاری است.
2. حاسدبرتری محسود را بر خود، ناپسند می‌داند ودوست داردبدون آنکه از شخص محسود کم شود او هم مثل شخص محسود یا بالاتر از او باشد. این هم نوعی حسد است و به آن غبطه(**[[11]](#footnote-11)**) نیز می‌گویند.

پیامبر (ج) خدا، در حدیثی متفق علیه که از عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر (ب) روایت شده آن را حسد نامیده است: «لا حسد إلا في اثنتين: رجل آتاه الله الحکمة فهو يقضي بها ويعلمها ورجل آتاه الله مالا وسلطه علی هلکته في الحق»: «حسد جز در این دو چیز جایز نیست: 1- مردی که خداوند به او علم و حکمتی داده و با آن قضاوت می‌کند وبه مردم علم می‌آموزد. 2- و مردی که خدا به او مال و ثروتی داده است و او را بر آن مسلّط کرده تا آن را در راه حق مصرف نماید».

روایت عبدالله بن عمر**(ب)** چنین است: «لا حسد إلا فی اثنتين: رجل آتاه الله القرآن فهو يقوم به آناء الليل والنهار ورجل آتاه الله مالا فهو ينفق منه في الحق آناء الليل والنهار»: «1- مردی که خداوند به او قرآن داده و او شب وروز مشغول خواندن وعمل کردن به آن است. 2- و مردی که خداوند به او مال وثروتی داده و او هم شب وروز مشغول بخشیدن آن در راه حق است».

پس این نوع حسد که در آن بدون اینکه زوال نعمتی را از کسی دیگر آرزو بکند. آن را برای خود نیز آرزو نماید، اشکالی ندارد.

امام بخاری(**/**) از ابو‌هریره (**س**)([[12]](#footnote-12)) روایت می‌کند که پیامبر (ج) فرمود: «لا ‌حسد إلا في اثنين: رجل آتاه الله القرآن فهو يتلوه الليل والنهار فسمعه رجل فقال: يا ليتني أوتيت مثل ما اوتي هذا فعملت فيه مثل ما يعمل هذا ورجل آتاه الله مالا فهو يهلکه في الحق فقال رجل: يا ليتني اوتيت مثل ما أوتي هذا فعملت فيه مثل ما يعمل هذا»‌: «‌حسودی در غیر این دو چیز درست نیست: مردی که خداوند به او قرآن داده است او شب وروز مشغول تلاوت آن می‌باشد. چنانکه شخص دیگری قرآن خواندن او را می‌شنود و می‌گوید خدایا! کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده ای به من نیز عطا می‌کردی تا من هم مثل او تلاوت می‌کردم. و مردی که خدا به او مال وثروتی عطا کرده و آن را در راه حق صرف می‌کند، شخص دیگری می‌گوید خدایا !کاش مثل آنچه که به آن مرد عطا کرده ای به من نیزعطامی کردی تا من هم مثل او عمل می‌کردم».

پس پیامبر(ج) حسد را فقط دراین دومورد، جائزمی‌دانست، و این نوع حسد را علما، غطبه، نامیده‌اند. که عبارت است از طلب کردن نعمتی که خداوند به دیگری داده بدون اینکه آرزوی زوال نعمت از آن شخص بکند.

در اینجا اگر سؤال شود که چرا به غبطه حسد گفته شده است در حالی که انسان دوست دارد خداوند به او نعمت فراوان بدهد؟ در جواب باید گفت: که نقطه‌ی آغازین این دوست‌داشتن به خاطر دیدن اثر آن نعمت بر کسی بوده است که از دیدن آن احساس درد و رنج نموده. و اگر آن نعمت را بر غیر خود نمی‌دید هیچگاه احساس و نیاز به آن پیدا نمی‌کرد. پس زمانی که سرچشمه‌ی این احساس و این آرزو چنین بوده‌، برای آن نامی جز حسد نمی‌توان درنظر گرفت. اما اگر کسی دوست داشته باشد که خداوند بدون آنکه دَربِ رحمتش را بر روی دیگری ببندد و نعمتش را از او بگیرد، به او نیز نعمت ببخشد، این را حسد نمی‌نامند بلکه احساس نیازی است نسبت به نعمتی و آن را از خدایش درخواست کرده است. و اکثر مردم به نوع دوم از حسد امتحان وآزمایش می‌شوند و خداوند نیز می‌خواهد که انسان نوع دوم حسد را داشته باشد نه نوع کریه وزشت نخست را. و این نوع را منافسه (مسابقه دادن در بدست آوردن خیر ونیکی) نیز گفته‌اند، که در آن دو نفر برای رسیدن به خیر ونیکی رقابت می‌کنند و هر دو قصد پیروزی دارند، و می‌خواهند که مقرّب درگاه الهی باشند.

مسابقه و رقابت از راه شرعی اشکالی ندارد بلکه مورد ستایش وتقدیر نیز می‌باشد. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ٢٢ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ٢٣ تَعۡرِفُ فِي وُجُوهِهِمۡ نَضۡرَةَ ٱلنَّعِيمِ ٢٤ يُسۡقَوۡنَ مِن رَّحِيقٖ مَّخۡتُومٍ ٢٥ خِتَٰمُهُۥ مِسۡكٞۚ وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ٢٦﴾ [المطففین: 22- 26].

ترجمه: «بی گمان نیکان در میان انواع نعمت‌های فراوان بهشت بسرخواهند برد، بر تخت‌های مجلل تکیه می‌زنند و - به زیبایی‌ها ونعمت‌های بسیار آنجا می‌نگرند، خوشی و خرّمی و نشاط نعمت را در چهره‌هایشان خواهی دید، به آنان از شراب زلال و خالصی داده خواهد شد که دست نخورده و سربسته است، مهر و سرپوش آنها از مشک است. مسابقه‌دهندگان باید برای بدست‌آوردن این - چنین شراب و سایر نعمت‌های دیگر بهشت - با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند».

در این آیه خداوند به سبقت‌گیرندگان و شتابندگان می‌فرماید برای بدست‌آوردن و رسیدن به نعمت‌های ابدی بهشت باهم مسابقه دهید نه برای بدست‌آوردن دنیای فانی و این مفهوم، موافق، حدیث پیامبر (ج) می‌باشد که در آن از حسادت‌کردن نهی کرده مگر در دو مورد: یکی اینکه خدا به کسی علمی داده و آن شخص نیز به آن علم عمل می‌کند و آن را به دیگران یاد می‌دهد ودوم اینکه خداوند به کسی ثروتی داده وآن شخص نیز آن مال را در راه خدا انفاق می‌کند اما کسی که به او علمی داده شده است که نه به آن عمل می‌کند و نه به دیگران یاد می‌دهد یا مالی به او داده شده و آن رادر راه خدا انفاق نمی‌کند ارزش حسودی راندارد ونباید آرزوی رسیدن به اورا داشت زیرا دررسیدن به او خیری وجود ندارد بجزعذاب و بدبختی.

همچنین کسی که ولایت وسرپرستی به او واگذار می‌شود و او نیزبه عدل وعلم در انجام آن می‌کوشد و امانت را به اهلش می‌رساند و حق ولایت را آنگونه که هست ادا می‌کند و بین مردم به کتاب (قرآن) و سنت (حدیث) حکم می‌نماید، دارای درجه‌ی بزرگ ورفیعی است و مانند مثل مجاهدی است که در جهاد بزرگی بسر می‌برد. چون نفس بشری طوری خلق شده که نسبت به کسانی که در سختی و رنج زیادی هستند حسودی نمی‌برد، به همین خاطر است که پیامبر(ج) بحث مجاهد در راه خدا را در احادیث حسودی نیاورده است زیرا انسان مجاهد در چنان سختی و ناراحتى‌ای بسر می‌برد که دارای فضل و برتری بیشتری نسبت به کسی است که مالش را در راه خدا انفاق می‌کند و یا علمی دارد که به مردم یاد می‌دهد چون این دو دسته دارای دشمن نیستند که به آنها فشار بیاورد و دچار سختی و ناراحتى بشوند و اگر آنها نیز در راه اشاعه‌ی مال و علم دارای دشمن شوند قطعاً خیر و ثواب آنها نیز فزونی می‌یابد. همچنین پیامبر(ج) بحث انسان نمازگزار، روزه دار و حج‌کننده را در احادیث حسودی نیاورد زیرا اینگونه اعمال معمولاً از نظر اجتماعی برای انسان، به قدر انفاق و علم‌آموزی سودمند نیستند.

حسدورزیدن بیشتر نسبت به پست و مقام و ریاست اتفاق می‌افتد نه به وضعیت خوراک و پوشاک و نوشیدنی و غیره، بنابراین پیامبر(ج) نیز به خاطرهمین، حسد را نسبت به صاحب مال و عالم جایز دانست به شرطی که به صورت غبطه باشد، چون این دو شخص همیشه در میان مردم دارای قدر و منزلت زیادی می‌باشند. همواره گروه انبوهی از مردم پیرامون علماء وسرمایه داران دیده می‌شوند. عالم به مردم غذای روح و روان می‌دهد و صاحب مال مردم را غذای جسم می‌دهد و بهر صورت مردم به آنها نیاز دارندچنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿۞ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبۡدٗا مَّمۡلُوكٗا لَّا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَمَن رَّزَقۡنَٰهُ مِنَّا رِزۡقًا حَسَنٗا فَهُوَ يُنفِقُ مِنۡهُ سِرّٗا وَجَهۡرًاۖ هَلۡ يَسۡتَوُۥنَۚ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡلَمُونَ ٧٥ وَضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلٗا رَّجُلَيۡنِ أَحَدُهُمَآ أَبۡكَمُ لَا يَقۡدِرُ عَلَىٰ شَيۡءٖ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوۡلَىٰهُ أَيۡنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأۡتِ بِخَيۡرٍ هَلۡ يَسۡتَوِي هُوَ وَمَن يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٧٦﴾ [النحل: 75- 76].

ترجمه: «خداوند برده‌ی مملوکی را به عنوان مثال ذکر می‌کند که قادر بر هیچ چیز نیست و- درمقابل آن- انسان – باایمانی- را مثل می‌زند که به اوروزی حلال وپاکیزه‌ای داده است واو پنهانی وآشکارا ازآن می‌بخشد وخرج می‌کند آیا آنان یکسانند. سپاس خدا را سزاست- که مارا بنده‌ی خود کرد نه بنده‌ی بندگان خود- وبلکه بیشتر آنان- فرق حق وباطل را- نمی‌دانند. وخداوند دو مرد را مثل می‌زند که یکی از آنان لال مادرزاد است وبرانجام چیزی توانائی ندارد وسربارصاحب خود بوده وبه هرجا اورا بفرستد نفعی نخواهد داشت، آیا این چنین شخصی برابراست با کسی که- کارکن، نان آوروسرپا خیروبرکت است ومرتباً دیگران را – به عدل وداد می‌خواند و در جاده‌ی صاف وراست قراردارد».

مثال اول: خداوند در این مثال ذات پاک و مقدّس خود را با شریکانی که مردم در عبادت با او گرفته‌اند مقایسه می‌کند. شریکان و بتانی که هیچ قدرتی بر انجام عمل سودمند و یا کلام مفید ندارند. آیا کسی که برده‌ی کسی دیگر باشد وقادر بر انجام هیچ کاری نباشد با کسی که خداوند به او مال وثروت عطا کرده و او نیز از این مال وثروت در راه خدا انفاق می‌کند، برابر است. پس خداوندی که قادر به نیکی رساندن به بندگان ا ست چطورشبیه مخلوق عاجز وناتوان می‌باشدکه قدرت انجام هیچ نفع وضرری را ندارد، چطور ممکن است که چنین مخلوقی را با خدا شریک قرارداد؟ اصلاً چنین چیزی محال وغیر قابل تصور است.

مثال دوم‌: باز خداوند در این مثال نفس پاک و مقدّسش را با شریکانی که مردم در عبادت برای خداوند قرار داده‌اند مقایسه می‌کند، شریکان وبتانی که نمی‌توانند حرف بزنند و تفکر کنند، آیا کسی که لال است و نمی‌تواند تعقل وتفکر کندو قادر به انجام هیچ کاری نیست وبال گردن صاحبش است و هر زمان که او را به دنبال کاری بفرستند نمی‌تواند آن را انجام دهد و هیچ نفعی ندارد مِثل کسی است که انسان عالم و عادلی است و به راه راست و عدل دعوت می‌کند و خودش نیز به راه راست استوار است. پس چه رسد که چنین بنده‌ای را با خداوندی که عالم، عادل، قادربر امر ونهی و برپادارنده‌ی راه راست است، شریک بکنند. خداوند می‌فرماید:

﴿شَهِدَ ٱللَّهُ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَأُوْلُواْ ٱلۡعِلۡمِ قَآئِمَۢا بِٱلۡقِسۡطِۚ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١٨﴾ [آل عمران: 18].

«خداوند- با نشان دادن جهان هستی بگونه‌ی یک واحد به هم پیوسته و یک نظام یگانه و ناگسسته، عملاً- گواهی می‌دهد به اینکه معبودی جز او نیست و او- در کارهای آفریدگان خود- دادگری می‌کند. و فرشتگان و صاحبان دانش گواهی می‌دهند جز او معبودی نیست که هم توانا و هم حکیم است».

﴿إِنِّي تَوَكَّلۡتُ عَلَى ٱللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمۚ مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلَّا هُوَ ءَاخِذُۢ بِنَاصِيَتِهَآۚ إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٥٦﴾ [هود: 56].

«بی‌گمان خدای من بر راه راست قراردارد».

خیر هرگز، خدا با بتان وشریکان پست وبی ارزش قابل مقایسه نیست.

بخاطر همین دو نعمت یاد شده بود که مردم خانواده‌ی عباس (س) را بزرگ و محترم می‌شمردند‌، زیرا در آن خانواده عبدالله (س) بن عباس وجود داشت که به مردم قرآن وحدیث یاد می‌داد و برادر دیگرش به مردم غذا می‌داد مردم نیز آنها را گرامی می‌داشتند.

همچنین وقتی معاویه (س) مردم را می‌دید که از صحابی بزرگوار؛ عبدالله بن عمر (س) در مورد مناسک حج سؤال می‌پرسند و او به آنها پاسخ می‌دهد، گفت: به خدا سوگند این شرافت بزرگی است که خداوند نصیب عبدالله کرده است. روایت شده که عمر (س) با ابوبکر (س) در بدست آوردن خیر ونیکی مسابقه می‌داد. چنانکه در روایتی که از عمر (س) نقل شده است ایشان می‌گوید: «امرنا رسول الله(ج) ان نتصدق فوافق ذلك مالا عندي فقلت اليوم اسبق أبا بکر ان سبقته يوما قال فجئت بنصف مالي قال فقال لي رسول الله (ج) ما ابقيت لاهلك قلت مثله واتي ابوبکر(س) بکل ما عنده فقال له رسول الله (ج) ما ابقيت لاهلك قال: ابقيت لهم الله ورسوله فقلت لا اسابقك الى شيء ابدا».

ترجمه: «پیامبر (ج) ما را امر کرد که برای جهاد در راه خدا مال بیاوریم. من هم مالی داشتم با خود گفتم که امروز اگر از ابوبکر (س) پیشی نگیرم او جلو می‌افتد. نصف مال وثروتم را با خودم نزد پیامبر (ج) بردم. پیامبر (ج) فرمود: چیزی برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای، گفتم: نصف مالم را برای آنها گذاشته‌ام. در آن لحظه ابوبکر (س) آمد و تمام مالش را آورده بود، پیامبر (ج) به او گفت: چیزی برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای، ابوبکر‌‌ (س) گفت: خدا ورسولش را برای آنها باقی گذاشته‌ام. گفتم: ای ابوبکر (س) من هیچ گاه در انجام چیزی از تو پیشی نخواهم جست».

آنچه را که عمر (س) انجام داد نوعی مسابقه در امر خیر و غبطه‌ی صحیح بود، ولی ابوبکر (س) همیشه نسبت به عمر (س) برتری داشت و او نیازی به مسابقه و غبطه نداشت از اینرو هیچگاه به حال و وضع کسی دیگر حسد نمی‌ورزید.

پیامبر خدا؛ موسی (÷)، نیز در هنگام معراج به حال خاتم پیامبران، غبطه خورد، تا جایی که چنین روایت شده است‌: «بكي لما تجاوزه النبي (ج) فقيل له: مايبکيك؟ فقال: ابکي لان غلاما بعث بعدي يدخل الجنة من امته اکثر ممن يدخلها من امتي» «زمانی که پیامبر (ج) از کنار موسی (÷) گذشت، موسی (÷) به گریه افتاد، گفتند: چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ گفت: بخاطر اینکه نوجوانی بعد از من مبعوث شده است و تعداد کسانی که از امت او وارد بهشت می‌شوند از تعداد امتیان من وارد بهشت می‌شوند بیشتراند» (متفق علیه).

در میان صحابه‌ی رسول خدا (ج) اشخاص دیگری نیز چون ابو عبیده بن الجراح (س) و امثال او بودند که حتى از همین نوع حسد مباح یعنی غبطه خوردن پاک بودند، چون درجه و مقام آنها بالاتر از این بود که به شخص دیگری غبطه بخورند و به همین خاطر است که ابوعبیده (س) شایستگی امانتدار بودن امت را از طرف پیامبر (ج) بدست آورد و پیامبر (ج) او را امین امت نامیده است.

پس شخص امینی که در خود هیچگونه ترس و احساسی نسبت به کوتاهی در امانات نمی‌بیند، از کسی که در خود احساس نقص در امانتداری می‌کند، مقدم‌تر است. حتى چنین شخصی نسبت به زنان و فرزندان مردم امین شناخته می‌شود. اگر کسی امین بر چیزی مقرر شود که از خیانت او در امان نباشند مانند: دادن گوسفند به دست گرگ است.

در حدیثی که امام احمد از انس بن مالک([[13]](#footnote-13)) (س) روایت کرده، آمده است که انس (س) گفت: کنا يوما جلوسا عند رسول الله (ج) فقال: «يطلع عليکم الآن من هذا الفج رجل من اهل الجنة» قال فطلع رجل من الانصار ينظف لحيته من وضوء، قد علق نعليه في يده الشمال فسلم فلما کان الغد قال النبي (ج) مثل ذلك، فطلع ذلك الرجل علي مثل حاله، فلما کان اليوم الثالث قال النبي (ج) مثل ذلك، فطلع ذلك الرجل علي مثل حاله».

ترجمه‌: «‌روزی نزد پیامبر نشسته بودیم، فرمودند: اکنون از این ناحیه مردی از اهل بهشت می‌آید. ناگهان مردی از انصار آمد، در حالیکه محاسن خود را از وضوئی که گرفته بود خشک می‌کرد و کفش‌هایش را به دست چپ گرفته بود، جلو آمد و سلام کرد. فردای آن روز نیز باز پیامبر (ج) سخن دیروز را تکرار کرد و ناگهان همان مرد با حال و وضع روز قبل آمد. روز سوم نیز پیامبر چنین گفت وباز همان مرد آمد. هنگامی که پیامبر (ج) برخاست و رفت، عبدالله بن عمرو بن العاص (س) دنبال آن مرد براه افتاد وبعداً چنین تعریف کرد: نزد آن مرد رسیدم و گفتم: من با پدرم بحثم شده است و سوگند خورده‌ام تا سه روز نزدش نروم، اگر اجازه بدهید می‌خواهم به خانه‌ی شما بیایم. آن مرد اجازه داد وتا سه شبانه‌روز در خانه‌اش بودم. در این مدت عمل بخصوصی ازآن مرد، ندیدم فقط او شب‌ها زمانی که لباس درمی‌آورد و می‌خوابید ذکر خدا را می‌کرد و تکبیر می‌گفت و تا فرا رسیدن وقت نماز صبح می‌خوابید. عبدالله می‌گفت: از آن مرد جز شکر وسپاس خدا چیزی نشنیدم. وقتی خواستم به خانه‌ام برگردم به او گفتم ای بنده‌ی خدا! من با پدرم هیچگونه مشکلی ندارم، بلکه از پیامبر (ج) شنیدم که سه بار گفت: اکنون مردی از اهل بهشت از آن راه می‌آید و هرسه دفعه تو از آن راه آمدی خواستم چند روزی با تو باشم تا ببینم که چه عملی انجام می‌دهی که بهشتی شده‌ای. تا من نیز آنها را انجام دهم، ولی تو را ندیدم که عمل زیادی انجام دهی، پس چه چیزی باعث شدتا پیامبر (ج)، در حق تو بگوید بهشتی هستی؟ آن مرد گفت: من عمل خاصی انجام نمی‌دهم که باعث این مسأله شده باشد. تنها می‌دانم که کینه و بغض هیچ مسلمانی را در دل ندارم و نسبت به خیری که خداوند به کسی عطا کرده، حسد نمی‌ورزم. عبدالله گفت: پس همین است آن چیزی که تو را به این مقام رسانده و هرکس توان آن را ندارد. منظور عبدالله بن عمرو (س) این بود که گر چه ظاهراً این عمل ساده به نظر می‌رسد ولی بیشتر مردم بدان گرفتار هستند.

و به همین خاطر است که خداوند انصار را مورد ستایش وتمجید قرارداده، درمورد آنها فرمود:

﴿وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ﴾ [الحشر: 9].

«و در درون خود احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است وایشان رابرخود ترجیح می‌دهند هرچند که خود سخت نیازمند باشند».

مفسران می‌گویند: انصار در دل‌هایشان هیچگونه احساس حسد و غبطه‌ای نسبت به آنچه که از مال فيء(**[[14]](#footnote-14)**) به مهاجران داده می‌شد نداشتند. حتى مال و ثروت خودشان را نیز با مهاجران تقسیم می‌کردند، با وجود این در بین اوس وخزرج که دو قبیله مسلمان در مدینه بودند، غبطه به همدیگر وجود داشت و آنها در دینداری، با همدیگر رقابت می‌کردند و اگر یکی از آنها می‌دید که طرف مقابل کاری را انجام داده که به باعث فضل وبرتری او نزد خدا و پیامبر (ج) شده است، آنها نیز فوراً مبادرت به انجام آن کار می‌کردند تا از این فضل وبرتری بی‌نصیب نباشند. البته این مسئله، مسابقه‌ای برای رسیدن و تقرّب به خداوند تبارک و تعالی بود نه نوعی کینه و بغض نسبت به یکدیگر و حسادت و غبطه‌ای بود برای رسیدن به کمال و پیمودن طریق سعادت نه تصاحب مقام و منصب دنیوی. خوشا به حال چنین قلوبی و خوشا به حال صاحبان چنین قلوبی زیرا خداوند می‌فرماید‌:

﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ٢٦﴾ [المطففین: 26].

«‌مسابقه‌دهندگان باید برای بدست آوردن این- چنین شراب و سایر نعمت‌های دیگر بهشت – با همدیگر مسابقه بدهند و بر یکدیگر پیشی بگیرند».

اما حسد مذموم و مکروه را خداوند حرام می‌داند و در مورد حسادت یهود می‌فرماید‌:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ﴾ [البقرة: 109].

«‌بسیاری از اهل کتاب از روی رشک وحسدی که دردرونشان ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد ازپذیرش ایمان- به جانب کفر وبه حال سابقی که داشتید- بازگردانند با اینکه حقایق برایشان روشن گشته است».

یهودیان مرتد شدن و بازگشت از اسلام مسلمانان را از روی حسد و کینه‌ای که داشتند آرزو می‌کردند زیرا آنها نسبت به این نعمت و فضلی که نصیب مسلمانان شده بود خیلی ناراحت بودند و احساس بغض و کینه می‌کردند خداوند می‌فرماید:

﴿أَمۡ يَحۡسُدُونَ ٱلنَّاسَ عَلَىٰ مَآ ءَاتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضۡلِهِۦۖ فَقَدۡ ءَاتَيۡنَآ ءَالَ إِبۡرَٰهِيمَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَءَاتَيۡنَٰهُم مُّلۡكًا عَظِيمٗا ٥٤ فَمِنۡهُم مَّنۡ ءَامَنَ بِهِۦ وَمِنۡهُم مَّن صَدَّ عَنۡهُۚ وَكَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا ٥٥﴾ [النساء: 54- 55].

«آیا آنان برچیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل ورحمت خود – با برانگیختن محمد (ج) – به مردم – عرب – داده است. ما که به آل ابراهیم – ابراهیمی‌که از اجداد شما و ایشان است – کتاب آسمانی و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. ولی جمعی از آنان که – ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند – به کتاب آسمانی ایمان آوردند و جمعی دیگر از آن روی گردان و بازدارنده بودند و آتش فروزان و زبانه‌کشان جهنم برای چنین افرادی بس است».

﴿قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلۡفَلَقِ ١ مِن شَرِّ مَا خَلَقَ ٢ وَمِن شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ٣ وَمِن شَرِّ ٱلنَّفَّٰثَٰتِ فِي ٱلۡعُقَدِ ٤ وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ٥﴾ [الفلق].

«‌بگو به خداوندگار سپیده‌دم پناه می‌برم، از شر هرآنچه که خداوند آفریده است، وازشرشب بدانگاه که کاملاً فرا می‌رسد ـ وجهان را به زیر تاریکی خود می‌گیرد ـ و از شر کسانی که در‌ گره‌ها می‌دمند، و از شرحسود بدانگاه که حسد می‌ورزد».

مفسران می‌گویند که این سوره بخاطر حسودی کردن یهودیان و سحر کردن لبید ابن الا عصم یهودی نسبت به پیامبر نازل شده است.

شخص حسود نسبت به نعمتی که خداوند به کسی دیگر داده، ناراحت وغمگین می‌شود، ظالم وسرکش، و دچار معصیت و نافرمانی خداوند شده است وبا این کار مستوجب عذاب خداوندی می‌شود. از اینروباید از حسادت دست بردارد و توبه کند. اما شخصی که نسبت به وی حسودی شده، مظلوم است و باید بر اذیت حسود صبر داشته باشدو از شر او به خدا پناه ببرد. تا ایمانش سالم بماند. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَدَّ كَثِيرٞ مِّنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ لَوۡ يَرُدُّونَكُم مِّنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِكُمۡ كُفَّارًا حَسَدٗا مِّنۡ عِندِ أَنفُسِهِم مِّنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلۡحَقُّۖ فَٱعۡفُواْ وَٱصۡفَحُواْ حَتَّىٰ يَأۡتِيَ ٱللَّهُ بِأَمۡرِهِۦٓۗ﴾ [البقرة: 109].

«بسیاری از اهل کتاب از روی رشک وحسدی که دروجودشان ریشه دوانده است آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند با اینکه حقانیت اسلام کاملا برایشان روشن گشته است، پس گذشت نما ئید وچشم پوشی کنید تا خدا فرمانش را می‌دهد - که در برابرشان چه کار کنید».

خداوند یوسف را بوسیله‌ی حسادت برادرانش نسبت به او امتحان وآزمایش کرد زمانی که برادرانش گفتند:

﴿لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَىٰٓ أَبِينَا مِنَّا وَنَحۡنُ عُصۡبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ٨﴾ [یوسف: 8].

یوسف و برادرش – بن یامین که از یک مادر بودند ـ درپیش پدرمان از ما محبوب ترند در حالی که ما گروه نیرومندی هستیم – واز آن دو برادر برای پدرمان سود‌مند‌تریم ـ مسلما پدرمان در گمراهی واشتباه روشنی است.

آنها نسبت به جایگاه ومنزلتی که یوسف وبرادرش بنیامین نزد پدرشان داشتند، حسودی کردند بنابراین، یعقوب (÷) به یوسف گفت:

﴿قَالَ يَٰبُنَيَّ لَا تَقۡصُصۡ رُءۡيَاكَ عَلَىٰٓ إِخۡوَتِكَ فَيَكِيدُواْ لَكَ كَيۡدًاۖ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٞ مُّبِينٞ ٥﴾ [یوسف: 5].

خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن – چرا که مایه حسد آنان می‌شود وشیطان ایشان را برآن می‌دارد – که برای تو نیرنگ بازی و دسیسه‌سازی کنند. بیگمان شیطان دشمن آشکار انسان است.

پس آنها به سبب خوی بد و تصمیم‌شان نسبت به قتل یوسف و انداختن او در چاه و فروختن وی به عنوان برده به کسانی که به سرزمین کفر می‌رفتند و باعث شدند که یوسف برده‌ی کفّار شود درحق یوسف ظلم روا داشتند و او را مورد ستم قرار دادند. سپس یوسف دوباره بوسیله‌ی زنی که او را به فساد دعوت می‌کرد مورد آزمایش قرار گرفت و او برای نجات از این شیطان به خدا پناه برد و زندان را بر آزادی و عذاب دنیا را برعذاب آخرت برگزید، یوسف در این جریان هم به سبب حسادت آن زن نسبت به زیبایی‌اش مظلوم ومورد ستم واقع شد. این کینه توزان به سبب کینه‌ای که نسبت به یوسف داشتند باعث شدند که او را در چاه بیندازند سپس به صورت برده‌ای اسیر و بی‌اختیار او را فروختند و یوسف را که در نهایت مردانگی و آزادی بود به یوغ بردگی و سپس به زندان انداختند و این آزمایش اخیر از همه مهمتر بود یوسف در آن بزرگترین و سخت‌ترین مصائب و رنج‌ها را کشید، و با اختیار کامل صبر جمیل را برگزید و به سبب تقوایی که داشت تحمل کرد و در مقابل معصیت صبر را پیشه ساخت. برخلاف صبر در مقابل ظلم‌هائی که بر او رفته بود زیرا در آنجا هیچ اختیاری نداشت و کاملاً مجبور بود. و صبر بر معصیت از صبر بر مصیبت افضل است. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٩٠﴾ [یوسف:90].

بیگمان هرکس از خدا بترسد و- در برابر گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها – شکیبایی و استقامت ورزد – خداوند پاداش او را خواهد داد – چرا که خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند.

انسان مؤمن باید این چنین بر ایمانش صبر داشته باشد یعنی اگر از او خواستند که از دینش دست بردارد و کافر شود و اگرنه به زندانش می‌اندازند یا از سرزمینش بیرون می‌کنند، باید بر ایمانش استوار بماند وطرف دوم را انتخاب نماید یعنی راه صبر و تحمل را در پیش گیرد. و هجرت را بپذیرد، همچنان که این مسأله برای مهاجران صدر اسلام نیز پیش آمد و آنها ترک وطن را بردست کشیدن از دینشان ترجیح دادند و پیوسته مورد آزار و اذیت واقع می‌شدند.

پیامبر بزرگ اسلام نیز به شیوه‌های مختلف مورد، آزار واذیت قرار داده شد ولی صبر و استقامت را در پیش گرفت حتى آنحضرت بیش از یوسف÷ مورد آزار قرار گرفت. زیرا از یوسف خواسته شد یا زنا کند یا به زندان افکنده می‌شود ولی از پیامبر(ج) و اصحابش (س) خواسته شد که از دینشان دست بردارند و اگر نه کشته می‌شوند. طبعاً زندانی شدن از کشته‌شدن راحت‌تر است، البته مشرکان، پیامبر (ج) و طایفه‌ی بنی هاشم را مدت زیادی در شعب ابی طالب زندانی و محاصره وتحریم اقتصادی کردند و پس ازمرگ ابوطالب دایره‌ی فشارشان بر پیامبر (ج) تنگتر گردید. و وقتی که از بیعت انصار با پیامبر (ج) درعقبه‌ی اول ودوم پی بردند در صدد برآمدند تا از مهاجرت مسلمانان به مدینه بگیرند وبه همین دلیل پیامبر (ج) و اصحابش را محاصره کردند وحتى تصمیم به قتل رسول الله گرفتند. هیچکس نمی‌توانست هجرت کند مگر اینکه بطور پنهانی این کار را می‌کرد. تنها عمر بن خطاب (س) بود که با نهایت شجاعت و دلیری در جلوی چشم همه‌ی مشرکان عزم سفر کرد و هجرتش را به مدینه آغاز نمود. خلاصه اینکه آنهایی که توانستند، پنهانی هجرت کردند و بقیه که قادر به این کار نبودند درمکه ماندند و به زندان افکنده شدند.

مصایب و مشکلاتی که به مؤمنان روا داشته شد بخاطر اطاعت از خدا و پیامبرش (ج) بود، یعنی آنها به اختیار خود اسلام را برگزیدند و به خاطر ایمانشان دچار اذیت و آزار شدند ولی مصیبت زندانی‌شدن یوسف، در اثر تقدیری بود که خداوند برای او نوشته بود. همچنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ هَمَّتۡ بِهِۦۖ وَهَمَّ بِهَا لَوۡلَآ أَن رَّءَا بُرۡهَٰنَ رَبِّهِۦۚ﴾ [یوسف: 24].

«زن ـ زلیخا ـ‌ قصد مراوده با یوسف را کرد و یوسف نیز قصد مراوده با زلیخا را کرده بود اگر برهانی از خداوند را نمی‌دید».

پس یوسف هم قصد زلیخا را کرد ولی چون برهان و حجت خداوند را دید دست باز داشت. و بدینصورت هم صبر یوسف در مقابل معصیت و هم صبرش در مقابل ظلمی که توسط برادرانش بر او رفت، چندان اجباری نبود بلکه از جانب خدا مجبور شد و اتفاقی بود که برایش پیش آمد. محبوب شدن نزد پدر نیز به انتخاب یوسف نبود که بعدها در اثر آن همه مصیبت برایش پیش آمد. پس انتخاب رنج و مصیبت در راه اسلام و عقیده و مبارزه با کفر، بیانگر اوج ایمان و قله‌ی عبودیت است وقتی خداوند کسی را که در مقابل بیماری و از دست دادن عزیزانش یا بخاطر از دست دادن مالش صبر را پیشه سازد و تحمل نماید، پاداش می‌دهد. پس پاداش کسیکه در راه ایمان و عقیده‌اش رنج‌ها را به اختیار خود با جان و مال بخرد چقدر و چگونه خواهد بود؟!

خداوند می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ لَا يُصِيبُهُمۡ ظَمَأٞ وَلَا نَصَبٞ وَلَا مَخۡمَصَةٞ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَطَ‍ُٔونَ مَوۡطِئٗا يَغِيظُ ٱلۡكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنۡ عَدُوّٖ نَّيۡلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُم بِهِۦ عَمَلٞ صَٰلِحٌۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٢٠﴾ [التوبة: 120].

«چرا که هیچ تشنگی وخستگی وگرسنگی درراه خدا به آنان نمی‌رسد وگامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود وبه دشمنان دستبردی نمی‌زنند – وضرب وجرح وقتلی به دشمنان نمی‌چشانند واسیروغنیمتی از آنان نمی‌گیرند – مگر اینکه به واسطه‌ی این اعمال کار نیکویی برای آنان نوشته می‌شود وبیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را از به هدر نمی‌دهد».

حسادت، یکی از بیماری‌های مهم است، مرضی عام وفرا گیر تعداد کمی از مردم از آن نجات پیدا کرده‌اند. معروف است می‌گویند: هیچکس از حسادت بری نیست با این فرق که شخص حریص و آزمند آن را آشکار می‌کند و شخص کریم ومحترم آن راپنهان می‌دارد. به حسن بصری (/) گفتند: آیا مؤمن حسد می‌ورزد؟ گفت: مگر داستان یوسف (÷) و برادرانش را از یادبرده‌ای؟ حسد در دل انسان رخنه می‌کند و تا زمانی که به مرحله‌ی عمل در نیامده باشد، گناهی محسوب نمی‌شود. کسی که در دلش نسبت به شخص دیگری حسدبورزد باید با بکار بردن صبر و تقوی اثرآن را ازدل بزداید و آن را برای خود زشت پندارد.

در جامعه‌ی اسلامی‌بر مسلما‌نا‌ن است که ریشه‌های حسد و بغض را بخشکانند. و با کسی که حسد می‌ورزد همکاری ننمایند. بلکه جا نب کسی را بگیرند که با او حسد شده است. زیرا او مظلوم واقع شده است و باید با او احساس همدردی شود. و اگر چنین نکنیم حق اخوت اسلامی را که او برگردن دوم ما دارد رعایت نکرده‌ایم.

نباید فراموش کنیم که حسادت در بین زنان از مردان بیشتر است، خصوصاً در میان زنانی که در زندگی زناشویی باهم شریک هستند، چون هریک از آنها می‌خواهد هرچه بیشتر توجه شوهر را به خود جلب نماید. و در امور دنیا نیز بین شرکاء، بر سرپست و منصب و مال و دولت، حسادت روی می‌دهد. زیرا هرکدام ازآنها خواهان سهم بیشتری می‌شوند تا ازسهم دیگران کاسته شود. همچنین حسادت نسبت به کسانی که مورد توجه و احترام مردم قرار می‌گیرند، روی می‌دهد. مانند حسادت برادران یوسف (÷) نسبت به وی. وحسادت قابیل نسبت به برادرش هابیل، چون خداوند قربانی هابیل را قبول کرد ولی قربانی قابیل را نپذیرفت و قابیل بخاطر ایمان وتقوایی که خداوند نصیب هابیل کرده بود به او حسادت می‌ورزید، و حسادت یهودیان نسبت به مسلمانان نیز از همین قبیل است. معروف است که نخستین نافرمانی خدا از سه چیز شروع شد که عبارتند از؛ آزمندی، تکبر و حسد. چنانکه آزمندی آدم (÷) و کبر شیطان و حسد قابیل، سبب شد که آنها از فرمان خدا سرپیچی کنند.

در حدیث آمده است که: «ثلاث لا ينجو منهن احد: الحسد، الظن والطيرة وساحدثکم بما يخرج من ذلك، اذا حسدت فلا تبغض واذا ظننت فلا تحقق واذا تطيرت فامض» «از سه چیز هیچکس نجات پیدا نمی‌کند – و حداقل یکی از آنها در هر انسانی وجود دارد – که عبارتند از: حسد، گمان بد، طیره (فال)» و اکنون به شماراه‌های مبارزه با آنها را می‌گویم: اگر حسد ورزیدی، عصبانی مشو. اگر نسبت به چیزی ظن وگمان پیدا کردی مبادرت به آن مکن، اگر در مورد کاری احساس فال بدکردی آن را به انجام برسان. ابن ابی الدنیا(**[[15]](#footnote-15)**) این حدیث را از ابو هریره (س) روایت کرده است. در کتب سنن (ابن ماجه، ترمذی، نسائی وابو داود) از پیامبر روایت شده است که: «دب اليکم داء الامم قبلکم الحسد والبغض وهي الحالقة لا اقول تحلق الشعر ولکن تحلق الدين»: «بیماری‌های امت‌های پیشن در میان شما نیز نفوذ کرده است که عبارتمد از: حسد و بغض. و این‌ها تراشنده و از بین برده‌اند، نمی‌گویم که موها را می‌تراشند بلکه این‌ها دین انسان را می‌تراشند».

پیامبر (ج) حسد و بغض را بیماری نامیده است همچنانکه به خیلی را بیماری نام نهاده و فرموده است: «وأي داء اکبرمن البخل» «و چه بیماری‌هائی ازبخل و خسیسی بزرگتر است؟». پس باید این‌ها را درد و بیماری دانست. در حدیث دیگری پیامبر (ج) می‌فرماید: «اعوذ بك من منکرات الاخلاق والاهواء والادواء»: «پروردگارا از اخلاق و هواها و بیماری‌های زشت به تو پناه می‌برم». خداوند در مورد رسول اللهج می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: 4].

«ای پیامبرتو دارای اخلاق بس پسندیده وبزرگ هستی».

ابن عباس (س) وابن عیینة([[16]](#footnote-16)) و احمد بن حنبل می‌فرمایند که: مراد از ﴿خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ یعنی دین عظیم و بزرگ. در روایتی دیگر از ابن عباس (س) آمده که ﴿خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ یعنی: دین اسلام. ام المومنین عایشه (س) می‌فرماید که اخلاق پیامبر (ج) قرآنی بود. حسن بصری(**[[17]](#footnote-17)**) (/) می‌گوید: اخلاق و آداب قرآنی همان خلق عظیم است.

هوا و هوس بیماری‌هایی هستند که گاهی در انسان بوجود می‌آیند و گاهی از بین می‌روند ولی (الداء) همان مرض و بیماری است که قلب را بدرد می‌آورد و فاسد می‌کند. در حدیث قبلی، حسد درکنار بغض ذکر شده بود. زیرا شخص حسود فضل خدا را بر کسی غیر از خودش دوست ندارد وبه تدریج حسودیش به بغض و کینه و دشمنی تبدیل می‌شود. شخص حسود دوست دارد نعمت خدا از شخص محسود زایل شود ولی تا خداوند نخواهد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد بخاطر همین است که خود حسود دست به کارمی‌شود تا او را دچار ضرر و زیان بکند. چنانکه قرآن در مورد کسانی که قبل از ما بودند، می‌فرماید:

﴿مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۚ﴾ [الجاثیة: 17].

«بعد ازآنکه علم وآگاهی- ازحقیقت دین واحکام آن- پیدا کردند دراین هنگام به سبب برتری جویی وعداوت وحسادت میان خود اختلاف ورزیدند».

اختلاف‌شان به علت علم و جهل‌شان نبود بلکه آنها حق را می‌شناختند، ولی بعضی از آنها بر بغضی دیگر به سبب حسادت، دست‌درازی می‌کردند. در روایتی متفق- علیه از انس بن مالک (س) روایت شده که پیامبر فرمود: «لا ‌تحاسدوا ولا تباغضوا ولا تدابروا ولا تقاطعوا وکونوا عباد الله اخوانا. ولا يحل لمسلم ان يهجر اخاه فوق ثلاث ليال، يلتقيان فيصد هذا ويصد هذا وخيرهما الذي يبدا بالسلام»: «نسبت به همدیگر حسادت نورزید و بغض نداشته باشید و با همدیگر دشمنی نکنید و از همدیگر جدا نشوید، و بندگان حقیقی خداوند باشید و با یکدیگر برادروار زندگی بکنید. برای انسان مسلمان، روا نیست که بیش ازسه روزبا برادر مسلمانش قطع رابطه بکند. طوری که با هم روبروبشوند، هرکدام چهره‌اش را برگرداند. بهترین آن دو نفرکسی ا ست که ابتدا سلام کند».

در حدیث متفق علیه دیگری که از انس بن مالک (س) روایت شده پیامبر (ج) می‌فرماید: «والذي نفسي بيده لا يومن احدکم حتى يحب لاخيه ما يحب لنفسه»: «سوگند به کسیکه جان من در دست اوست هیچ کدام از شما تا آنچه راکه برای خود دوست دارد برای برادرش دوست نداشته باشدایمانش کامل نمی‌شود». خداوند نیز می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ مِنكُمۡ لَمَن لَّيُبَطِّئَنَّ فَإِنۡ أَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَالَ قَدۡ أَنۡعَمَ ٱللَّهُ عَلَيَّ إِذۡ لَمۡ أَكُن مَّعَهُمۡ شَهِيدٗا ٧٢ وَلَئِنۡ أَصَٰبَكُمۡ فَضۡلٞ مِّنَ ٱللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمۡ تَكُنۢ بَيۡنَكُمۡ وَبَيۡنَهُۥ مَوَدَّةٞ يَٰلَيۡتَنِي كُنتُ مَعَهُمۡ فَأَفُوزَ فَوۡزًا عَظِيمٗا ٧٣﴾ [النساء: 72- 73].

«در میان شما گروهی هستند که- منافقند و خویشتن را جزو شما قلمداد می‌نمایند و به جهاد نمی‌روند و- سستی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ باز می‌دارند. پس اگر مصیبتی به شما رسید – طعنه زنان – می‌گویند: براستی خداوند به ما لطف فرمود که جزو آنان نبودیم و – در جنگ – شرکت نداشتیم. واگر رحمت خدا شامل حالتان شد- وپیروزی وغنیمتی به شما دست داد- درست مثل اینکه هرگز میان شما وایشان مودّت ودوستی نبوده، می‌گویند: ای کاش ما هم با آنان می‌بودیم و- ازاین پیروزی ودستاورد فراوان غنیمت- بسی بهره می‌بردیم».

این درنگ‌کنندگان و پشت‌کنندگان به جهاد در راه خدا، آنچه را که برای خود دوست داشتند برای برادران مسلمانشان نمی‌پسندیدند، بلکه اگر مصیبتی به مؤمنان می‌رسید آنها خوشحال می‌شدند واگرنعمتی به مؤمنان دست می‌داد ناراحت می‌شدند و دوست داشتندکه آن نعمت به آنها هم می‌رسید. زیرا منافقان فقط آرزوی نعمت‌های دنیوی را می‌کردند وغرق دنیا پرستی وشیفته‌ی ظواهر آن شده بودند. چون آنها خداو پیامبرش و روز قیامت را دوست نداشته و به آن ایمان نداشتند. اگر آنها به خدا، پیامبر (ج) وروز قیامت ایمان می‌داشتند، برادران مومن خود را نیز دوست داشته و از نعمت‌هائی که به آنها می‌رسد خوشحال و از مصیبتی که به ایمان دارن می‌رسد ناراحت می‌شدند. هرکس که شاد نکند او را آنچه را که مؤمنان را شاد می‌کند و ناراحت نکند او را آنچه که مؤمنان را ناراحت می‌کند، از جمله‌ی مؤمنان محسوب نمی‌شود. در حدیث متفق علیه دیگری که ازعامرالشبعی (س) روایت شده، عامر می‌گوید: شنیدم نعمان بن بشیر (س) در حال ایراد خطبه، می‌گفت: سمعت رسول الله يقول: «مثل المؤمنين في توادهم وتراحمهم وتعاطفهم کمثل الجسد الواحد اذا اشتکي منه شيء تداعي له سائر الجسد بالحمي والسهر»‌: «‌شنیدم که پیامبر (ج) می‌گفت: مؤمنان در دوست داشتن، رحم، شفقت و محبت و مهربانی نسبت به همدیگر مثل جسد واحدی هستند که اگر عضوی از آن بدرد آید سایر اعضای جسم همدیگر را برای مراقبت و پرستاری از آن عضو می‌خوانند».

در حدیث متفق علیه دیگری که از ابو موسی الاشعری (س) روایت شده، پیامبر(ج) می‌فرماید: «المؤمن للمؤمن کالبنيان يشد بعضه بعضا وشبك بين اصابعه»: «مؤمن برای برادر مؤمنش مثل پیکره‌ی یک ساختمان است که بعضی از آن بعضی دیگررا محکم نگه می‌دارد. و دراین هنگام پیامبر (ج) انگشتان دو دستش را در بین همدیگر فرو برد» آزمندی و بخل از جمله امراض قلب بوده و حسادت از هردوی آنها بدتر است. در حدیث صحیحی که ابو داود روایت کرده پیامبر (ج) می‌فرماید: «الحسديأكل الحسنات کما تأکل النار الحطب والصدقة تطفئ الخطيئة کما تطفئ الماء النار»‌: «‌حسادت، حسنات و نیکی‌ها را از بین می‌برد، همچنانکه آتش، هیزم را می‌سوزاند و صدقه‌دادن، گناهان را پاک می‌کند همچنانکه آب، آتش را خاموش می‌کند».

شخص بخیل و حریص، نعمت‌ها را از نفسش دریغ می‌کند و شخص حسود نسبت به نعمت‌های الهی که به دیگران داده شده ناراحت می‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: 9].

«و کسانی که از بخل و حسد، نفس خود را مصون و محفوظ بدارند ایشان قطعاً رستگارند**»**.

در حدیثی متفق علیه پیامبر (ج) می‌فرماید: «اياکم والشح فانه اهلک من کان قبلکم امرهم بالبخل فبخلوا وامرهم بالظلم فظلموا وامرهم بالقطيعة فقطعوا»: «از آزمندی جداً پرهیز کنید زیرا کسانی راکه قبل از شما بودند، نابود کرد، آنها را به بخل و ظلم و قطع رابطه‌ی خویشاوندی وا داشت».

صحابی گرانقدر عبدالرحمن بن عوف (س) درهنگام طواف خانه خدا این دعا را تکرار می‌کرد: «اللهم قني شح نفسي»: «پروردگارا مرا از بخیلی وآزمندی نفسم پاک گردان»، مردی پرسید، چرا این دعا را زیاد تکرار می‌کنی، گفت: اگر حرص و بخل در انسان ریشه دوانید، به ظلم وسرکشی و قطع صله‌ی رحم و مراودت با مردان منتهی می‌شود.

(فصل): بخل و حسد دو نوع بیماری هستند که سبب می‌شوند تا نفس نسبت به چیز هایی که برای اومفید است بغض و کینه داشته وچیزهایی راکه برای او ضرر دارد دوست داشته باشد، به همین دلیل است که حسادت معمولاً باغضب همراه است. شهوت وشهرت نیز دو نوع بیماری دیگراند که باعث می‌شوند نفس هر چه را که برایش ضررداشته باشد، دوست بدارد و نسبت به هر چیزی که برایش نفع داشته باشد، غضبناک شود. عشق بیماری‌ای است، نفسانی و هر زمان که قوی شود باعث بیمار شدن جسم نیز می‌شود.

وسوسه نیز یکی دیگر از بیماری‌های قلب است که باعث می‌شود انسان نتواند بر تصمیماتش قاطع وپابرجا بایستد.

هدف کلی از بحث پیرامون بیماری قلب این است که قلب انسان به سبب این بیماری تغییر فطرت می‌دهد و در تشخیص خوب وبد دچار اشتباه می‌گردد، خوب را بد وبد را خوب، ضرر را فایده و فایده را ضرر می‌پندارد و همچون کسی است که از لحاظ جسمی بیمار شده و هرچیزی را که برای بدنش ضرر دارد دوست می‌دارد. طوری که چیزی اگر از او دریغ شود ناراحت می‌شود واگر به او داده شود باز هم رو به افزایش می‌نهد. مانند کسیکه عاشق است. دیدن، لمس کردن معشوقه و شنیدن صدای او باعث رنجش او می‌شود و او را منحرف می‌کند. حتى باتصور معشوقه اش، شهوت رانی می‌کند و بیماریش را تسکین ولی افزایش می‌دهد. در حدیثی آمده است: «إن الله يحمي عبده المؤمن الدنيا کما يحمي أحدکم مريضه الطعام والشراب»: «خداوند بنده‌ی مؤمنش را از دنیا پرستی برحذر می‌دارد همانطوریکه شما، بیمار خود را از آب و خوراک باز می‌دارید». در مناجات موسی (÷) که امام احمد (س) آن را در مسندش در باب زهد از وهب بن جریر(**[[18]](#footnote-18)**) روایت کرده آمده است: «خداوند می‌فرماید: من بندگانم را از دنیا پرستی و یاد آن، منع کرده ام، مانند چوپان دلسوزی که شترانش را از چراگاههای مهلک باز می‌دارد. و من بندگانم را از آرام گرفتن در دنیا و عیش و نوش دنیا دور کرده ام، مانند چوپان دلسوزی که شترانش را ازاستبل خراب دور می‌کند. و این بدانخاطر نیست که من نمی‌توانم دنیا را به آنها بدهم، بلکه به خاطر این است که بندگانم سهم خود را از فضل و بزرگواری من بطورکامل دریافت بکنند. و اگرنه، دنیا پرستی مانع آن می‌شود، وهوا وهوس، دنیا پرستی را افزایش می‌دهد و شفای بیمار در نابودی مرض است که با زوال صفات نکوهیده از قلب، بهبودی می‌یابد».

در مورد انگیزه‌ی عشق دو رأی وجود دارد: دسته‌ای می‌گویند: سرچشمه‌ی عشق‌ورزی اراده و نیت است و این سخن مشهور است. گروه دیگری می‌گوید: سرچشمه‌ی عشق ورزی، تصورات و وهم پردازی است، بگونه‌ای که معشوق در ذهن عاشق، بمراتب بهتر از آنچه که هست تجلی پیدا می‌کند. این گروه می‌گویند: نباید خداوند را عاشق یا معشوق توصیف کرد. گروه اول، خدا را به معشوق بودن توصیف می‌کنند. در روایتی که ازعبدالواحدبن زید(**[[19]](#footnote-19)**) نقل شده که خداوند می‌فرماید: «لا يزال عبدي يتقرب إلي، يعشقني وأعشقه»: (پیوسته بنده به سوی من نزدیک می‌شود. با من عشق می‌ورزد، من نیزبه او عشق می‌ورزم)، این سخن را بعضی از صوفیان است که جمهور علماءآنرا در مورد خدا قبول ندارند و این نوع الفاظ را شایسته‌ی خداوند نمی‌دانند، زیرا عشق بیانگر محبتی افراطی است در مورد کسی و این محبت دارای ظرفیت محدودی می‌باشد. بر خلاف محبت به الله که متعادل و نامحدود است. به همین خاطر می‌گویند که استفاده از کلمه‌ی «عشق» در مورد خدا به طور کلی ناشایست و نادرست می‌باشد. لفظ عشق غالباً از نظرعرفی به محبت انسان با زن یا پسر بچه، اطلا ق می‌شود و شامل محبت کردن به خانواده و صاحب پست و مقام و انبیاءو صالحین نمی‌شود. کلمه عشق متضمن انجام برخی اعمال حرام و خلاف عفت است از قبیل دست زدن و نگاه کردن به زن بیگانه و پسر بچه‌ی خوش قیافه و غیره. حتى محبت افراطی نسبت به همسر و کنیز خود بقدری که یاعث روا داشتن ظلم به همسر دیگر و یا منجر به ارتکاب کار حرام باشد، جایز نیست. مثلا" تن دادن به خواسته‌های غیر مشروع همسر خود که چه بسا دنیا و آخرت انسان را نابود می‌کنند مانند اینکه در اختیارش ثروتی بگذارد که او را منحرف سازد و یا در میراث برای او حق بیشتری قایل بشود و . . . این است حال عشق حلال، پس عشق به زن بیگانه وپسر بچه‌ی زیبا که حرام است، انسان را دچار چه فسادهایی خواهد کرد؟!باید دانست که در انجام این گونه اعمال، مفاسد بیشماری نهفته است که هم دین و هم آبروی انسان را از بین می‌برد و عقل و جسم را نابود می‌گرداند چنانکه خداوند می‌فرماید‌:

﴿فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ﴾ [الأحزاب: 32].

«ای همسران پیامبر صدایتان را نرم ونازک نکنید – با ادا واطوار سخن مگویید- که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند**»**.

کسی که در قلبش بیماری شهوت باشد واز نگاه به چهره‌های زیبا متلذذ بشود، هر گاه مطلوب مورد نظرش را پیدا کند، بیماری‌اش عود پیدا می‌نماید و در طلب و بدست آوردن مطلوب برمی آید. بر خلاف کسیکه از رسیدن به مطلوب مورد نظر دستش کوتاه باشد که نهایتاً ناامیدی، به تدریج از میزان عشق و محبتش می‌کاهد. اما اگر کسی به دام عشقی افتاد وعفت، پاکدامنی و صبر را پیشه کرد، این شخص به خاطر تقوایی که برای خدا اتخاذکرده پاداش داده می‌شود. چنانکه در حدیثی روایت شده که: «إن من عشق فعف وصبر ثم مات کان شهيدا»([[20]](#footnote-20)): «هرکس که عاشق شد و پس از آن عفت و پاکدامنی را پیشه کرد و صبرنمود، اگر در این حالت بمیرد شهید است». البته این حدیث را یحیی القتات از مجاهد از عبدالله بن عباس به صورت مرفوع روایت کرده و حدیث صحیحی نیست. ولی این مسئله روشن و واضح است که چون کسی که از محرمات چشم پوشد و از نگاه حرام و سخن حرام و عمل حرام بپرهیزد و آنچه را در قلب دارد، بیان ننماید تا به سخن ناشایست یا عمل ناشایست منجرنشود، و بر رنجی که از عشق در دل دارد صبر بکند، چنین شخصی اهل تقوا به شمار می‌رود و نزد خداوند، مستحق پاداش زیادی می‌شود. چنانکه ارشاد باریتعالی است: ﴿إِنَّهُۥ مَن يَتَّقِ وَيَصۡبِرۡ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجۡرَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ٩٠﴾ [یوسف: 90]. «بیگمان هرکس تقوی پیشه کند و - در برابر گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها - شکیبایی و استقامت. ورزد - خداوند پاداش او را خواهد داد - چرا که خدا اجر نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند».

و این قاعده در مورد حسادت و سایر بیماری‌های قلب، صدق پیدا می‌کند. اگر نفس انسان تمایل به چیزی پیدا کرد که باعث ناراحتى و خشم خدامی‌شود واو نفسش را به خاطر ترس از خدا از آن کار منع بکند، مشمول بشارتی می‌شود که در این آیه بیان شده است: ﴿وَأَمَّا مَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ ٤٠ فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ٤١﴾ [النازعات: 40- 41].

«و اما آن کسی که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوا و هوس باز داشته باشد قطعا بهشت جایگاه او است».

نفس اگر چیزی را دوست بدارد، انساند سعی می‌کند آن را بد ست آورد، حتى دست به انجام بعضی کارها می‌زندتا زمینه‌ی حصول آن را فراهم بکند. کسی که محبت زشت و ناجایز یا بغض و کینه‌ای را در دل داشته باشد و آنها را به دایره‌ی عمل درآورد گناهکار می‌شود، مثلاً شخصی را از روی حسد، دوست ندارد و حق او را ضایع می‌کند و در حق او دشمنی روا می‌دارد، یا شخصی را بیش از اندازه دوست دارد و به خاطراو حرامی را انجام می‌دهد یا واجبی را ترک می‌کند. و چیزهایی را بخاطر مشابهت با او دوست می‌دارد، چنانکه کسی گفته است:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أحب لحبها السودان حتى |  | أحـب لها سـود الکـلاب |

یعنی: بخاطر دوستی اوتمام سیاه پوستان و حتی، سگان سیاه را دوست می‌دارم.

شاعر بخاطر اینکه زن سیاه رنگی را دوست دارد، بخاطر معشوقه‌اش حتى جنس سیاه سگ‌ها را نیز دوست دارد! این‌ها بیماری‌های قلب هستند که از تصوّرات و ارادات فاسد قلبی سرچشمه می‌گیرند. از خداوند خواستاریم تا قلب‌هایمان را از هر دردی شفا دهد نیز از منکرات و اخلا قیات زشت و ناپسند به او پناه می‌بریم. زیرا قلب برای دوست داشتن خدااست و این فطرتی است که خداوند بندگانش را بر آن خلق کرده است، همچنانکه پیامبر ج می‌فرماید: «کل مولود يولد على الفطرة، فأبواه يهودانه أو ينصرانه أو يمجسانه، کما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء هل تحسون فيها من جدعاء»: «هر انسانی بر فطرت خداشناسی متولد می‌شود. ولی پدر و مادرش او را یهودی، مسیحی یا مجو‌سی می‌کنند، همانطور که بچه‌ی‌ حیوان به طور سالم به دنیا می‌آید ولی بعداً دچارنقص عضو می‌گردد». ابوهریره (س) بعد از روایت این حدیث گفت: [اگر دوست دارید این آیه را بخوانید:

﴿فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ﴾ [الروم: 30].

«این سرشتی است که خداوند مردمان را برآن سرشته است، نباید سرشت خدا را تغیر داد - آن را ازخداگرایی به کفرگرایی وازدینداری به بی‌دینی وازراسترویی به کجرویی کشاند-» (متفق علیه).

خداوند بندگانش را براساس محبت وعبادت و یگانگی خود آفریده است. اگر فطرت وجودی انسان آزاد گذاشته شود تا رشد بیابد، خواهیم دیدکه خدا را می‌شناسد و محبت خدا در دلش جای دارد. ولی متاسفانه فطرت‌های پاک بخاطررشد در فضاهای ناپاک و ناخالص، حالت اصلی خود را از دست می‌دهد و یه یهودیان و انصار و... گرایش پیدا میکند. البته اگر بخواهد، دوباره به همان فطرت اصیل خود می‌رسد.

پیامبران‡ برای تغییر و تحول فطرت و سوق دادن آن به سوی فطرتی جدید نیامده‌اند بلکه برای تثبیت ایمان‌ها و بازگرداندن بشر به سوی فطرت اصیل‌شان مبعوث شده‌اند.

اگر در قلب انسان، محبت خالص خدا، جای بگیرد، دیگر دچار محبت خالص نسبت به غیر خدا نمی‌شود، چه برسد به اینکه دچار محبت نسبت به معشوق شود. یقیناً وقتی که قلب مبتلا به عشق معشوقه‌ای شد، از محبتش نسبت به خدا کاسته می‌شود. بخاطر همین محبت خالصانه بود که یوسف را خداوندحفاظت نمود‌:

﴿كَذَٰلِكَ لِنَصۡرِفَ عَنۡهُ ٱلسُّوٓءَ وَٱلۡفَحۡشَآءَۚ إِنَّهُۥ مِنۡ عِبَادِنَا ٱلۡمُخۡلَصِينَ ٢٤﴾ [یوسف: 24].

«ما این چنین کردیم – ودر حفظ وی در همه‌ی مراحل کوشیدیم – تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و برگزیده‌ی ما بود».

اما زن عزیز- زلیخا- و زنان قومش مشرک بودند، به همین دلیل دچار عشق یوسف گشتند. و باید دانست که انسان بر اثر نقص در توحید و ایمان گرفتار این نوع عشق‌های کاذب می‌گردد.

زیرا قلبی که سرشار از ایمان به خدا باشد و همواره به سوی او رجوع داشته و از خدا بترسد، در اینگونه موارد، دو چیز مانع از این می‌شود که سقوط بکند: یکی توبه و بازگشت به سوی الله که از هر عشق و محبتی طعم و لذت بیشتری دارد. و محبت خدا در دل، بر سایر محبت‌ها پیروز می‌شود.

**دوم:** ترس از خداوند. زیرا ترس در نقطه مقابل عشق قرار دارد و جلوی آن را می‌گیرد. هرکس که مساله‌ای را دوست داشته باشد – ازروی عشق یا به غیرعشق - سپس نسبت به مسئله‌ای دیگر در او محبت بیشتری به وجود بیاید این محبت نسبت به مسأله‌ی دوم، او را ازابراز محبت نسبت به مسأله‌ی اول باز می‌دارد ویا به دلیل ترس از حصول ضرری که به سبب ابراز محبت نسبت به کسی ممکن است برایش پیش بیاید از آن محبت دست می‌کشد.

با بررسی مواردیاد شده به این نتیجه می‌رسیم که هروقت خداوند در دل بنده از هرکسی دیگر دوست داشتنی تر باشد و بنده از خدا، بیشتر از هرچیز دیگری بترسد، در دل چنین انسانی فقط محبت خدا جای می‌گیرد نه محبت کسی دیگر. مگر غفلتی پیش بیاید و میزان محبت و ترسش از خدا ضعیف گردد. چون ایمان به خدا با اطاعت کردن از دستورات الهی افزایش و با سرپیچی کردن از دستوراتش کاهش می‌یابد، پس هر زمان انسان بخاطر محبت و ترس خدا، اعمال شایسته انجام دهد و از گناهان دست بکشد، حبّش به خدا و ترسش از وی افزایش می‌یابد و محبت غیر خدا، از قلبش رخت می‌بندد. بیماری‌های جسمی نیز چنین‌اند، صحت و سلامتی بدن، با عوامل سودمند است و بیماری و درد به وسیله‌ی عوامل ضدآن از بین می‌رود. دارو عاملی است که بیماری جسمی را شفا می‌دهد. برای قلب نیز باید داروهایی باشد که امراض قلوب را از بین ببرد. صحت و سلامتی قلب با ایمان داشتن به خدا و توحیدکامل، حاصل می‌شود و با دوام توحید و یکتاپرستی پابرجا می‌ماند. ایمان و علم سودمند و عمل صالح، لازم و ملزوم یکدیگر هستند وپایداری و سلامت قلب به همین سه مورد بستگی داردکه در واقع غذا و داروی قلب نیز می‌باشند. چنانکه در حدیثی از عبدالله بن مسعود (س) روایت است که فرمود: «إن کل آدب يحب أن تؤتى مأدبته وأن مأدبة الله هي القرآن»: «‌‌هر مهماندار دوست دارد که غذای مهمانیش را بخورند. و مهمانی الله قرآن است».

همچنین قسمت آخر شب، و وقت اذان و اقامه و در سجده و بعد از نمازها و استغفار گفتن موارد دیگری از ضیافت خدا می‌باشند. استغفار و طلب آمرزش گناهان از خدا مسأله‌ا‌ی مهم و جدی است که باید ا نسا ن مسلمان به آن توجه داشته باشد. هرکس از خداوند طلب آمرزش گناهانش را بکند و توبه نماید، خداوند توبه و استغفارش را می‌پذیرد و بجای گناه ومعصیت در نامه ء اعمالش نیکی‌ها را ثبت می‌نماید(**[[21]](#footnote-21)**). و باید پاره ای از اذکار و او را د مسنون را روزانه و هنگام خواب، بخواند و صبر را پیشه گیرد و استوار بماند، دیری نمی‌گذرد تائیدات الهی شامل حالش شده، ایمان در دلش تثبیت می‌شود. وبر ادای نمازهای پنجگانه بصورت کامل چه ظاهراً و چه باطناً حریص باید بود. زیرا نماز پایه و ستون دین است. و جمله‌ی: «لا حول ولا قوة ﺇلا بالله» را ورد زبان سازد. یعنی از دست هیچ تلاش و توانی کاری ساخته نیست مگر به کمک الله. با گفتن این ورد بارهای سنگین، سبک می‌گردد و ترس و وحشت از بین می‌رود. و نیز دعا و طلب را فراموش نکنیم زیرا دعای انسان مسلمان به شرطی که در آن عجله نداشته باشد مستجاب می‌شود. یعنی نگوید: هر چه دعا می‌کنم قبول نمی‌شود یا خدایا! من اینهمه دعا می‌کنم، و تو قبول نمی‌کنی، زیرا یکی از عوامل مهم درعدم اجابت دعا، عجله کردن برای پذیرفتن دعا است.

و باید دانست که یاری خداوند و پیروزی در گرو صبر، و آرامش و راحتى پس از رنج و مشقت است و آسانی پس از تنگدستی و پریشانی است. و هیچکس حتى انبیاء نیزبه انجام و نتیجه‌ی خیر دست نیافته‌اند مگر با صبر.

پس حمد و ستایش برای خداوندی که خالق جهانیان است و حمد و منّت لایق اوست به دلیل نعمتی- اسلام و سنت رسول الله ج- که به بندگانش ارزانی داشته، آنچنان حمد و ستایشی که در مقابل نعمت‌های ظاهری - سلامتی جسم و چرخه‌ی طبیعی حیات - و باطنی - ایمان و خداپرستی - کافی و پاسخگو باشد و شایستگی ذات پاک خداوند را داشته باشد. ودرود و سلام خدا بر سرورمان، رسول گرامی اسلام، محمد بن عبدالله ج برآل و اصحابش بر زنان پاکش که مادران مؤمنان می‌باشند و بر پیروان واقعی آن رسول گرامی تا روز قیامت.

اضافات و تعلیقات محقق

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على نبينا محمد ج وعلی آله وصحبه وسلم

در فصل‌های گذشته اشاره به این مسئله شد که صلاح حال انسان در عدل است و فسادش در ظلم، خداوند عادل است و مخلوقاتش را مکلف به انجام وبرقراری عدالت کرده است. صحت و سلامتی جسم در گرو سلامتی واعتدال اعضاء و جوارح نهفته و انحرافات و کجی‌های حاصل شده در اعضاء بدن، باعث نقص جسم می‌شوند. استقامت و صلابت قلب نیز درگرو ایمان وعمل صالح است و با نبودآنها قلب دچار بیماری و نهایتاً مرگ می‌شود. خداوند درچند جای قرآن در مورد بیماری قلب و مداوای آنها سخن به میان آورده است، و در احادیث نبوی نیز به این مسئله اشارات زیادی شده است. خداوند در مورد منافقین می‌فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ فَزَادَهُمُ ٱللَّهُ مَرَضٗاۖ﴾ [البقرة: 10].

«در دل‌هایشان بیماری - حسودی و کینه‌توزی با مؤمنان – است و خداوند – نیز با یاری‌دادن و پیروز گرداندن حق - بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد».

﴿فَتَرَى ٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ يُسَٰرِعُونَ فِيهِمۡ﴾ [المائدة: 52].

«‌می‌بینی کسانی که بیماری – ضعف، شک ونفاق – به دل دارند – در دوستی ویاری با یهودیان ومسیحیان– بر یگدیگر سبقت می‌گیرند».

﴿وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ ١٤ وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡۗ﴾ [التوبة: 14- 15].

«تا خداوند سینه‌های اهل ایمان را شفا بخشد – وبر دل‌های زخمی ایشان مرهم نهد ودرد دیرینه‌ی اذیت وآزار کفار را از درون آنان بزداید».

﴿قَدۡ جَآءَتۡكُم مَّوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّكُمۡ وَشِفَآءٞ لِّمَا فِي ٱلصُّدُورِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ ٥٧﴾ [یونس: 57].

«از سوی پروردگارتان برای شما اندرزی – جهت رهنمود زندگی – و درمانی برای چیزهایی که در سینه‌ها است – همچون کفر و نفاق وکینه و ستم و دشمنی با حق و حقیقت – آمده است».

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ﴾ [الإسراء: 82].

«ما آیاتی از قرآن را فرو ‌می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی – دل‌ها از بیماری نادانی و گمراهی و پاک‌سازی درون‌ها از کثافات هوا و هوس و تنگ چشمی - و رحمت مؤمنان است».

﴿قُلۡ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ هُدٗى وَشِفَآءٞۚ﴾ [فصلت: 44].

«بگو: قرآن برای مؤمنان مایه‌ی راهنمایی وبهبودی است».

﴿فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ﴾ [الأحزاب: 32].

«صدا را نرم ونازک نکنید که بیماردلان چشم طمع به شما بدوزند».

﴿۞لَّئِن لَّمۡ يَنتَهِ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ وَٱلۡمُرۡجِفُونَ فِي ٱلۡمَدِينَةِ لَنُغۡرِيَنَّكَ بِهِمۡ﴾ [الأحزاب: 60].

«اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در مدینه - شایعات بی‌اساس و اخبار دروغین پخش می‌کنند و - باعث اضطراب - مؤمنان و تزلزل دین ایشان - می‌گردند از کار خود دست نکشند تو را بر ضد ایشان می‌شورانیم و بر آنان مسلط می‌گردانیم».

﴿وَإِذۡ يَقُولُ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٞ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورٗا ١٢﴾ [الأحزاب: 12].

«و - بیاد آورید - زمانی را که منافقن وآنان که در دل‌هایشان بیماری – نفاق – بود می‌گفتند: خدا وپیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند».

پیامبر(ج) می‌فرماید: «هلا سألوا إذا لم يعلموا فإن شفاء العي السوال»: «‌چرا اگر نمی‌دانند سؤا ل ‌نمی‌کنند؟ زیرا شفای نادانی و جهالت سؤا ل کردن است».

در این حدیث پیامبر (ج)، یکی از عوامل مرض قلب را نادانی بیان کرده و سؤال‌کردن را سبب شفای آن نامیده است. مثلاً شخصی از استاد خود مساله‌ای را می‌پرسد. و پس از دریافت جواب می‌گوید: «‌الآن شفيتني يا أستاذ»: «شفایم دادی یا تشفی حاصل کردم‌». در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود (س) روایت شده است که فرمود‌: «إن أحدا لايزال بخير ما اتقى الله وإذا شک في تفسير شيء سأل رجلا فشفاه»: «یعنی انسان همواره بر خیر بسر می‌برد که تقوای الهی داشته باشد، واگر در تفسیر و فهم چیزی اشکال پیدا کرد از کسی سؤا ل بکند تا تشفی حاصل نماید».

آنچه که خداوند در بحث بیماری قلب و درمان وشفای آن مطرح کرده به منزله‌ی مردن‌، لال‌شدن‌، کرشدن و کورشدن قلب و یا زنده‌بودن‌، شنیدن‌، دیدن و تعقل قلب است. این افعال و صفاتی که بیان شد از لحاظ معنوی کلاً در مورد قلب ثابت است چون قلبی که ا یمان در آن جای دارد زنده است‌، حقایق را با چشم دل می‌بیند‌، می‌شنود و در مورد آنها به تفکر می‌نشیند و قلبی که کفر و الحاد در آن جای دارد مرده است، حقایق را با چشم دل نمی‌‌بیند‌، نمی‌شنود و در مورد آنها به تفکر نمی‌نشیند.

بيماری‌های بدن دو دسته‌اند

نوع اول: مختل‌شدن بدن بوسبله‌ی حساسیت‌ها و عواطف.

نوع دوم: مختل‌شدن بدن ازحرکت طبیعی و اعمال ظاهری. هردو نوع بیماری باعث ایجاد درد و ناراحتى بدن می‌شوند، همانطور که با صحت و سلامتی آنها احساس لذت و شادابی حاصل می‌شود‌. و خداوند بندگانش را در مورد این نعمت‌ها بازخواست خواهد کرد، چنانکه می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ٨﴾ [التکاثر: 8].

«در آن روز از ناز و نعمت بازخواست خواهید شد».

یعنی از شکرکردن و سپاسگزاری در مقابل این نعمت‌ها پرسیده می‌شوید. تندرستی، احساس، عواطف متعادل و حرکت طبیعی اعضای بدن باعث شادابی و زمینه‌ی کامجوئی بهینه از نعمت‌ها را فراهم می‌کند. پس لطف‌بردن و همچنین رنج کشیدن نتیجه‌ی بودن یا نبودن موارد یاد شده است . همواره درد ورنج همراه بیماری وجود دارد و گاهی درد ورنج، با چیزی تسکین می‌یابد ولی پس از مدتی وبا از بین رفتن عامل تسکین زا، دوباره عود می‌کند پس برای معالجه نیاز به مداوای مستمر و طولا نی است تابیماری به کلی ریشه‌کن شود.

لذت بردن و درد کشیدن قلب، بزرگ‌تر و سخت‌تر از لذت بردن و درد کشیدن جسم است: وطبعاً بیماری قلب و مداوای آن بزرگتر و سختتر ازبیماری جسمی و مداوای آن است‌. گاهی بیماری قلب از شبهات و گمان‌ها سر چشمه می‌گیرد. چنان که خداوند می‌فر‌ماید:

﴿فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ﴾ [الأحزاب: 32].

«‌که بیمار‌دلان چشم طمع به شما بدوزند».

و الخرائطی در کتاب «اعتلال القلوب بالأهواء» می‌نویسد: در قلب‌های منافقان مرض فساد عقیده و اراده وجود دارد و در قلب‌های مظلومان نیز دردی است که حاصل ظلم دیگران است و زمانی که مظلوم حقش را بگیرد تشفی حاصل می‌کند. چنان که خداوند می‌فر‌ماید:

﴿وَيَشۡفِ صُدُورَ قَوۡمٖ مُّؤۡمِنِينَ ١٤ وَيُذۡهِبۡ غَيۡظَ قُلُوبِهِمۡۗ﴾ [التوبة: 14- 15].

«و خداوند سینه‌های اهل ایمان را شفا می‌بخشد و کینه‌ها را از دل‌هایشان برمی‌دارد».

خشم و کینه وقتی از دل بیرون می‌شود که درد و رنج بیرون بشود. مانند اینکه اگر کسی شنوائی و بینائی خود را از دست بدهد چقدر رنج می‌برد و تا شنوائی و بینائی اش باز نگردد رنجش برطرف نخواهد شد. قلب انسان نیز عیناً همین حالت را دارد تا جایی که اکثر حق را نشنود و نبیند ودر موردآن تفکر نکند و نتواند بین خیر و شر، گمراهی وهدایت، حق و باطل تمیز حاصل نماید، به بزرگترین بیماری و رنج گرفتار شده است. بحث مزاج نیز چنین است، اگر شخصی اشتهای خوردن چیزهای مضر را پیدا کرد و به آنها معتاد شد، به عنوان مثال به خوردن خاک و گل معتاد شد، متحمل رنج فراوان می‌شود چون هم خوردن این‌ها مضر و درد آور است و هم از نخوردن آتها احساس درد و رنج می‌کند! لذا لازم است که او خود را مداوا بکند تا اشتهایش تعدیل بشود. همینطور است مساله‌ی قلب که اگر شیفته‌ی چیزی شد که برایش نفعی را دربر نداشت، مانند: عشق ورزیدن به زنان بیگانه و به پست و مقام و مال و ثروت، و با نرسیدن به این معشوق‌ها، احساس عدم موفقیت و سرافکندگی و شکست می‌کند و در صورت رسیدن به آنها نیز متضرر می‌شود. از اینرو لازم است که قلب، مداوا بشود تا سلامتی طبیعی خود را باز‌یابد.

بغض و کینه‌ی حسود نسبت به نعمت‌هایی که خداوند به شخص محسود (کسی که مورد حسد واقع شده‌) داده نیز مثل بغض وکینه‌ی شخص بیمار ا ست که مزاج و سلیقه‌اش نسبت به آب و غذا تغییر کرده است و اگر کسی دیگر در حضور وی آب و غذا بخورد نگران می‌شود. حسود نیز توانایی دیدن نعمت‌های الهی را بر کسی دیگر ندارد.

پس حب و بغض نیز وقتی خارج از حد اعتدال باشد‌، مثل شهوت و نفرت می‌شوند که از اعتدال بیرون بشوند و کوربودن و لال‌بودن قلب نسبت به دیدن حقایق و تشخیص بین آنچه که برای قلب نفع دارد و آنچه برایش ضرر دارد، مثل کوربودن و لال‌بودن جسم از دیدن امور دنیایی و سخن‌گفتن درباره‌ی آنها و تشخیص بین آنچه که برای جسم نفع دارد و آنچه که برایش ضرر دارد می‌باشد. همانطور که نا بینا بر باز یافتن بینائی خود، احساس شادی و سرور زیادمی کند، قلب نیزبا بیدار شدن و باز شدن چشم بصیرتش برای دیدن حقایق، بی‌نهایت شاداب میگردد. زیرا باز شدن چشم‌های ظاهری با باز شدن چشم دل، قابل مقایسه نیست، و مقایسه ای را که ما مطرح کردیم تشبیهی بیش نیست که بخاطر درک بهتر مطلب بیان کردیم. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلۡقُرۡءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٞ وَرَحۡمَةٞ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارٗا ٨٢﴾ [الإسراء: 82].

«ما آیاتی ازقرآن را فرو می‌فرستیم که مایه‌ی بهبودی – دل‌ها از انواع بیماری – ورحمت مؤمنان – به سبب در برداشتن ایمان ورهنمودهای پرخیروبرکت خداوند – است. ولی برستمگران جززیان نمی‌افزاید».

البته برای کسی شفا است که بر داروی آن اعتماد بکند که یقیناً مومنان برآن اعتماد می‌کنند و دارویش را مرهم دردهایشان می‌نمایند. همانطور که جسم به وسیله‌ی مختل شدن قوای طبیعی، بیمار و ناتوان می‌شود‌، قلب نیز با ایجاد اختلال در حب و بغض و پیروی از هواهای نفسانی، بیمار میگردد چنانکه خداوند می‌فرماید‌:

﴿وَمَنۡ أَضَلُّ مِمَّنِ ٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ بِغَيۡرِ هُدٗى مِّنَ ٱللَّهِۚ﴾ [القصص: 50].

«‌چه کسی گمراه‌تر و سرگشته‌تر از آن کسی است که ازهوا وهوس خود پیروی کند، بدون اینکه رهنمودی ازجانب خدا – بدان شده – باشد».

﴿بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٖۖ﴾ [الروم: 29].

«بلکه ستمگران ازهوا وهوس خود بدون علم وآگاهی پیروی می‌کنند».

همچنانکه جسم انسان اگر هر آنچه را که جسمش دوست دارد بدون گوش‌دادن به قول پزشک ا نجام دهد از حالت صحت و سلامتی خود بیرون می‌آید، قلب نیز اگر همواره از هوا و هوس پیروی نماید از خط اعتدال بیرون می‌شود و دچار بیماری می‌شود. همچنانکه اگر انسان بیماری که نادان باشد و هر آنچه را که اشتها بکند بخورد و هیچ گونه اجتناب و پرهیزی را رعایت نکند. و از تناول و استفاده از داروهای تلخ خودداری نماید چقدر متحمل ضرر و زیان می‌شود، عیناً کسیکه در مقابل داروهای شفا بخش قلب چنین رویه‌ای داشته باشد و به گناهان و لذت‌های فانی دنیا و هرآنچه که نفسش تقاضا بکند برسد، نهایتاً متحمل ضرر وزیان زیادی می‌شود و در آخرت نیز نصیبی جز دوزخ و عذاب‌های الهی ندارد.

تقوا: یعنی پرهیزکردن از هرچیز مضر و انجام‌دادن هر عمل سودمند. پس تقوا یعنی عمل‌کردن به هرچه که مظهر سود و نفع و سلامتی است و دوری‌کردن از کلیه‌ی مظاهر مضر و زشت. و معنای تقوا از نظر شرعی نیز در راستای معنای لغوی آن است. تقوا از نظر شرعی یعنی انجام واجبات، مستحبات و ترک مکروهات و منهیات. چنانکه، تقوای الهی در قرآن بعنوان یکی از بحث‌های اساسی ایمان، مطرح شده است و خداوند از ایمان داران خواسته است که تقوا را رعایت کنند و در حالتی بمیرند که دارای تقواباشند(**[[22]](#footnote-22)**). از بارزترین نشانه‌های تقوا این است که انسان خود را به الله بسپارد، یعنی آنچه را که خدا دستور داده انجام دهد و آنچه را نهی کرده، انجام ندهد. و تشخیص خیر و شر امور را به خدای بزرگ واگذار کند. چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمُ ٱلۡقِتَالُ وَهُوَ كُرۡهٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۖ وَعَسَىٰٓ أَن تُحِبُّواْ شَيۡ‍ٔٗا وَهُوَ شَرّٞ لَّكُمۡۚ﴾ [البقرة: 216].

«جهاد بر شما واجب گشته است وحال آنکه آن برشما سخت می‌آید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید وآن چیز برای شما نیک باشد وچه بسا چیزی را دوست داشته باشید وآن چیز برای شما بد باشد».

﴿وَأَمَّا مَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفۡسَ عَنِ ٱلۡهَوَىٰ ٤٠ فَإِنَّ ٱلۡجَنَّةَ هِيَ ٱلۡمَأۡوَىٰ ٤١﴾ [النازعات: 40- 41].

و اما آن کس که ازجاه ومقام پروردگار خود ترسیده باشد ونفسش را ازهوا وهوس بازداشته باشد قطعاً بهشت جایگاه او است.

﴿وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيۡرَ ذَاتِ ٱلشَّوۡكَةِ تَكُونُ لَكُمۡ﴾ [الأنفال: 7].

«شما دوست می‌داشتید دسته‌ای در جهاد نصیب شما گردد که ازقدرت وقوت چندانی برخوردارنیست».

عدم رعایت تقوای الهی باعث ضررمند شدن در دنیا و قیامت‌ می‌شود. در اینجا لازم است به این مسئله اشاره شود، همانطور که انسان باید خود را از چیزهایی که سبب بیمار شدن جسمش می‌شود باز دارد و اگر دچاربیماری شد بایدبرای مداوا تلاش نماید، در مورد قلب نیز چنین است که باید از صحت و سلامتی قلب مواظبت بعمل آید و در صورت پدید آمدن بیماری به فکر مداوای آن باشد تا گسترش نیابد. تقویت علم و تقویت ایمان به خداو تفکر و انجام عبادات مشروع از اسباب مهم نگهداری قلب بوده و جهالت و ضعف ایمان و سستی در انجام عبادات، اسباب عدم نگهداری وعدم مواظبت قلب می‌باشند. و هر بیماری را باید با نقطه‌ی مقابل آن مداوا کرد، مثلاً شبهات را باید با دلایل روشن و محبت باطل را با محبت حق مداوا نمود. به همین دلیل است که یحیی بن عمار می‌گفت: علوم بر پنج دسته‌اند: علمی‌که باعث حیات و زنده ماندن دین می‌شودکه همان علم توحیدو عقیده‌ی صحیح است و علمی‌که غذای دین است، همان تفکر و تعقل در معنای قرآن و احادیث است وعلمی‌که درمان دین است، علم فتوی و شریعت است و علمی که بلای دین است، و همان بدعت‌هائی است که ساخته‌اند. و علمی که از بین برنده‌ی دین است و آن علم سحر و ساحری و کهانت است).

قلب بر فطرتی صحیح و درست خلق شده و درهرآدمی فطرتی الهی بودیعه گذاشته شده است تا انسان با بکارگیری آن، فطرت و نیروی درونی خود را از حالت بالقوه به حالت بالفعل درآورد. ولی دراثر ناملایمات محیطی که مهمترین آنها همان چیزی است که پیامبر (ج) درحدیث مبارکش به آن اشاره فرموده فطرت، دچار انحراف و گمراهی می‌شود. پیامبر (ج) می‌فرماید: «کل مولود يولد على الفطرة فأبواه يهودانه أو ينصرانه أو يمجسانه کما تنتج البهيمة بهيمة جمعاء هل تحسون فيها من جدعاء»: «‌هرمولود بر فطرت خداشناسی متولد می‌شود. ولی پدر ومادرش بعداً او را یهودی، مسیحی یا مجوسی می‌کنند. همانطور که بچه‌ی حیوان، به طور سالم به دنیا می‌آید ولی بعداً بچه‌اش دچار نقص عضو می‌گردد». و خداوند دراین باره می‌فرماید:

﴿وَلَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ كُلّٞ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ ٢٦ وَهُوَ ٱلَّذِي يَبۡدَؤُاْ ٱلۡخَلۡقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهۡوَنُ عَلَيۡهِۚ وَلَهُ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [الروم: 26- 27].

«هرکه و هرچه در آسمان‌ها وزمین است از آن خداست و جملگی فرمانبردار او هستند، اوست که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را بازمی‌گرداند و این برای او آسانتر است – زیرا کسی که بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت براعاده‌ی آن را نیز دارد – بالاترین وصف در آسمانها وزمین متعلق به خدا است».

﴿بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓاْ أَهۡوَآءَهُم بِغَيۡرِ عِلۡمٖۖ فَمَن يَهۡدِي مَنۡ أَضَلَّ ٱللَّهُۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ ٢٩ فَأَقِمۡ وَجۡهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفٗاۚ فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَاۚ لَا تَبۡدِيلَ لِخَلۡقِ ٱللَّهِۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلۡقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكۡثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعۡلَمُونَ ٣٠﴾ [الروم: 29- 30].

ترجمه: «‌مشرکان ستمگر برای شرک ورزی خود دلیلی ندارند و بلکه ستمگران ازهوا وهوس خود بدون علم وآگاهی پیروی می‌کنند. چه کسی می‌تواند کسانی را که خداوند آنها را گمراه کرده باشد هدایت نماید؟ اصلاً برای ایشان هیچ یارویاوری نخواهد بود. روی خود را خالصانه متوجه آئین اسلام کن این سرشتی است که خداوند مردمان را برآن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد و آن را از خداگرایی به کفرگرایی، از دینداری به بی‌دینی، وازراسترویی به کجرویی کشاند این است دین وآئین محکم واستوار، ولیکن اکثر مردم نمی‌دانند».

در این آیات خداوند این نقطه را خاطر نشان می‌سازد که بندگانش را بر فطرت خداشناسی و اینکه با تمام وجود بوسیله‌ی توحید و عبادت به سوی خداوند متوجه بشوند آفریده است. و این همان حرکت طبیعی و فطری قلب است که اگر در راستای خلقتش سوق داده شود در مسیر کمال قرار می‌گیرد ولی اگربرخلاف فطرت، حرکت بکند، در عکس مسیر کمال قرار گرفته دچار هلاکت و نابودی می‌شود. بی‌تردید فطرت سالم برای ادامه‌‌ی حیاتش نیاز مبرم به آب و آذوقه داردکه آن چیزی جز علم، عمل و ایمان نیست. چنانکه پیامبر (ج) در حدیث ابن مسعود (س) می‌فرماید: «إن کل أدب يحب أن تؤتي مأدبته وإن مأدبة الله هي القرآن»: «هر مهمانداری دوست دارد که غذای مهمانیش را بخورند، و غذای مهمانی الله، قرآن است».

خداوند قرآن را از آسمان برای شفای دل‌های مؤمنان و وسیله ای برای رسیدن به حق نازل کرده است. بی‌تردید در این میان تلاش‌هایی توسط برخی انسان‌های ناباب صورت می‌گیرد تا رابطه‌ی انسان با خدا را تیره سازد که صبر و استقانت در مقابل اینگونه مصیبت‌ها مانند صبر در مقابل مصیبت‌های جسمی، اجر و پاداش فراوان دارد. چنانکه پیامبر (ج) می‌فرماید‌: «ما يصيب المؤمن من وصب ولا نصب ولا هم ولا حزن ولا أذى - حتى الشوکة يشاکها - إلا کفر الله بها خطاياه»: «به انسان مومن هیچ اندوه و خستگی‌ای نمی‌رسد حتى خاری که در وجودش می‌گسلد، مگر اینکه کفاره‌ی گناهانش می‌گردد». و خداوند می‌فرماید:

﴿مَن يَعۡمَلۡ سُوٓءٗا يُجۡزَ بِهِۦ﴾ [النساء: 123].

هرکس کار بدی کند دربرابرآن کیفر داده می‌شود. اگر کسی در این دنیا گناهانش پاک نشود نیازمند این است که در آخرت گناهانش پاک شودکه پاکی گناهان در آنجا با عذاب خداست.

وقتی بگوئیم: خدایا، بر فلانی رحم کن. خداوند می‌گوید: همینکه او را بیمار کرده‌ام، بر او رحم نموده‌ام. و همچنین پیامبر ج می‌فرماید: «المرض حطة، يحط الخطايا عن صاحبه کما تحط الشجرة اليابسة ورقها»‌: «بیماری فروریزنده است، گناهان را همانطور‌ی فرو می‌ریزد که درخت خشکیده برگ‌هایش را فرو می‌ریزد» در مورد برخی از بیماری‌های جسمی‌آمده که اگر انسان به سبب آنها بمیرد، شهید است، مانند: شکم درد، طاعون، سینه پهلو، و همچنین مردن به سبب غرق‌شدن، سوختن و انهدام چیزی برروی انسان. البته این‌ها از نظر احکام دنیا شهید، محسوب نمی‌شوند ولی در آخرت به آنها پاداش شهادت داده می‌شود. در بیماری‌های قلب و معنوی اگر کسی صبر را پیشه سازد و به سبب آنها بمیرد، شهید است. مانند: ترسی که در میدان نبرد به انسان دست می‌دهد.

باید دانست که بخل و ترس از بیماری‌های قلب محسوب می‌شوند که اگر قلب تن به آنها بدهد، دچار رنج و مصیبت می‌شود واگر به آنها توجه ننماید آرام می‌گیرد.

در آخر باید اشاره کرد که قلب انسان مؤمن همواره در معرض حملات شیطان و وسوسه‌هایش می‌باشد. و هر آن، احتمال می‌رود که دچار انواع بیماری‌ها بشود، از اینرو باید شدیداً مواظب بود. و تنها راه مواظبت و نگهداری قلب این است که علم قرآن و سنت‌های صحیح رسول الله فرا گرفته و به آنها عمل بشود.

والحمد لله رب العالمين وصلى الله علی نبينامحمد صلى الله عليه وسلم وعلی آله وصحبه أجمعين

منابع استفاده شده در ترجمه

1. تفسیر القرآن العظیم؛ ابوالفداء اسماعیل ابن کثیر
2. تفسیر أیسر التفاسیر؛ ابوبکربن جابرالجزائری
3. تفسیر جلالین ؛ جلال الدین سیوطی وجلال الدین محلی
4. تفسیرنور؛ دکترمصطفی خرمدل
5. صحیح مسلم؛ بشرح امام نووی
6. معارج القبول؛ حافظ حکمی
7. التاج الجامع للاصول؛ منصورعلی ناصف
8. ریاض الصالحین؛ امام نووی
9. اللؤلؤ والمرجان؛ محمد فواد عبدالباقی
10. مختار الصحاح؛ محمد بن ابی بکر عبد القادر الرازی
11. فرهنگ لغت المنجد؛ محمد بندرریگی
12. فرهنگ لغت نوین؛ مصطفی طباطبایی.

1. - مجاهد: مجاهد بن جبیر ابو الحجاج المکی المخزومی، 30 بار قرآن را نزد عبدالله بن عباس خوانده است. متولد سال 21 هـ . ق و در حالت سجده در سال 100 هـ . ق دافانی را وداع گفت. [↑](#footnote-ref-1)
2. - قتاده: قتاده بن دعامة السوسی ابوالخطاب البصری،درسال 60ﻫ. ق متولد شد ودرسال 117ﻫ. ق دارفانی را وداع گفت. مجاهد و قتاده هردو از شاگردان برجسته‌ی عبدالله بن عباس(ب) بودند. [↑](#footnote-ref-2)
3. - مترجم: در این باره می‌توان به حدیثی که از پیامبر (ج)روایت شده اشاره کرد، قال رسول اللهج:(ألا وإن في الجسد مضغة إذا صلحت صلح الجسد کله وإذا فسدت فسد الجسد کله)**:** آگاه باشید که دربدن آدمی فقط گوشتی وجود دارد که اگر سالم شود تمام بدن سالم واگر فاسد شود تمام بدن فاسدمی شود) (متفق علیه). [↑](#footnote-ref-3)
4. - مترجم: دراین باره خداوند می‌فرماید: ﴿قُلۡ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ هُدٗى وَشِفَآءٞۚ وَٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ فِيٓ ءَاذَانِهِمۡ وَقۡرٞ وَهُوَ عَلَيۡهِمۡ عَمًىۚ﴾ [فصلت: 44]. «بگوقرآن برای مؤمنان مایه‌ی راهنمایی و بهبودی است - ایشان را از راه‌های گمراهی و سرگشتگی می‌رهاند و از بیماری‌های شک و تردید نجات می‌بخشد - و اما برای کافران‌, کری گوش‌های ایشان و کوری چشمشان است». [↑](#footnote-ref-4)
5. - مترجم: خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَا۠ أَعۡلَمُ بِمَآ أَخۡفَيۡتُمۡ وَمَآ أَعۡلَنتُمۡۚ﴾ [الممتحنة: 1] «من داناترم ازخود شما به آنچه که پنهان می‌کنید ویا آشکار می‌کنید». [↑](#footnote-ref-5)
6. - مترجم: در اینجا باید به این مطلب اشاره شود که در مورد بحث تزکیه و پرورش نفس کتاب‌های زیادی نوشته شده است، ولی متأسفانه در اکثر این کتاب‌ها استناد به احادیث ضعیف و حتی موضوع شده است. ما در اینجا در صدد معرفی این کتاب‌ها نیستیم، بدلیل اینکه آنقدر زیادند که قابل شمارش نیستند، ولی فقط به این مسأله اشاره می‌کنیم که انسان باید در هر زمینه‌ای که مربوط به دایره‌ی اسلام باشد پیروی‌کردن از علما را مد نظر داشته باشد و در بازار پر از فتنه‌ی امروزی فریب رهبران وادی ضلالت را نخورد. و برای بحث تزکیه نیز به کتاب‌های منبع و معتبری که در آنها استناد به احادیث صحیح و حسن شده، مراجعه کنند. [↑](#footnote-ref-6)
7. - مترجم: در این باره برای توضیح بیشتر مطلب بیان شده می‌توان به این آیه اشاره کرد: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ ٱعۡدِلُواْ هُوَ أَقۡرَبُ لِلتَّقۡوَىٰۖ﴾ [المائدة: 8] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنی با قومی شما را بر آن ندارد که - با آنان - دادگری و عدالت نکنید، عدالت را برپای دارید که آن به پرهیزگاری نزدیکتر است». [↑](#footnote-ref-7)
8. - مترجم: نقطه اوج این مبحث در این فرموده‌ی خداوند آمده است: ﴿ٱلَّذِينَ قَالَ لَهُمُ ٱلنَّاسُ إِنَّ ٱلنَّاسَ قَدۡ جَمَعُواْ لَكُمۡ فَٱخۡشَوۡهُمۡ فَزَادَهُمۡ إِيمَٰنٗا وَقَالُواْ حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣﴾ [آل عمران: 173] «آن کسانی که مردمان به ایشان گفتند: مردمان - قریشیان برای جنگ با شما دست به دست هم داده‌اند و - برضد شما گرد یکدیگر جمع شده‌اند، پس از ایشان بترسید. ولی - چنین تهدیداتی - برایمانشان افزود و گفتند: خدا ما را بس است و او بهترین حامی و سرپرست است». [↑](#footnote-ref-8)
9. - ابوذر الغفاری - جندب بن جنادة - یکی از اولین کسانی است که به پیامبر ایمان آورد، در علم، زهد، جهاد، صداقت گفتار و اخلاص سرآمد بود، انس بن مالک و زید بن وهب از شاگردان مشهور او بودند. در سال 32 ﻫ. ق دارفانی را وداع گفت. [↑](#footnote-ref-9)
10. - عبدالله بن ابی ملیکة - اسمش زهیر بن عبدالله بن جدعان القریشی التیمی - به ابو محمد مالکی مشهور بود، در زمان خلافت عبدالله بن زبیر قاضی و مؤذن بود. در سال 117ﻫ. ق دار فانی را وداع گفت. [↑](#footnote-ref-10)
11. - مترجم: همچنانکه قبلا شرح داده شده است. [↑](#footnote-ref-11)
12. - ابوهریره، عبدالرحمن بن صخر الدوسی الیمانی است، كه احادیث زیادی را از پیامبر (ج) و امام ابوبکرس و امام عمرس روایت کرده است. سعید بن المسیب و بشیر بن نهیک هم از ابوهریره احادیث زیادی را روایت کرده‌اند، ابوهریرهس از همه‌ی اصحاب بیشتر احادیث از پیامبرج روایت کرده است. در سال 58 ﻫ. ق ازدنیا چشم فرو بست. [↑](#footnote-ref-12)
13. - انس بن مالک بن النضر ابوحمزه الانصاری المدنی، مدت زیادی را با پیامبر ج زندگی کرد وخادمشان بود. احادیث زیادی را ازپیامبر ج حفظ کرد. درسال 93ﻫ. ق ازدنیا رخت بربست. [↑](#footnote-ref-13)
14. - مترجم: مال فیء، مالی است که بدون جنگ در جهاد از کافران به دست می‌آید. [↑](#footnote-ref-14)
15. - او، عبدالله بن محمد بن عبید بن سفیان بن قیس الاموی، ابوبکر بن ابی الدنیا است. کتاب‌ها و نوشته‌های زیادی دارد و فرزندان خلفاء زمانش را درس می‌داد. در سال 280ﻫ. ق فوت کرد. [↑](#footnote-ref-15)
16. - او، سفیان بن عیینة/ بن ابی عمران میمون الهلالی ابومحمد الکوفی الاعور است. امام شافعی/، ابن معین، ابن راهویه والفلاس از او احادیث زیادی را روایت کرده‌اند. در سال 198ﻫ. ق فوت کرد [↑](#footnote-ref-16)
17. - حسن بن ابی الحسن یسار البصری، ابو سعید، آزاد‌کننده زید بن ثابت، شیخ اهل بصره بود. در سال 11. ﻫ. ق از جهان رخت فرو بست. [↑](#footnote-ref-17)
18. - او وهب بن جریر بن حازم الازدی ابوالعباس البصری است. از پدرش وشعبه وحماد بن زید احادیث روایت کرده است. درسال 207ﻫ. ق دار فانی را وداع گفت. [↑](#footnote-ref-18)
19. - عبدالواحد بن زیاد العبدی نام دارد. درسال 170ﻫ. ق فوت کرده است.

    این روایت در هیچ یک از مصادر معتبر حدیثی روایت نشده، و آثار موضوع و ساختگی‌بودن بر آن واضح است. [↑](#footnote-ref-19)
20. - علمای حدیث در مورد موضوع و ساختگی‌بودن این حدیث اتفاق دارند. (نگا: سلسلة الأحادیث الضعیفة والموضوعة، شیخ آلبانی 1/ 587، حدیث: 409). [↑](#footnote-ref-20)
21. - مترجم: یکی از دلایل بارز این مسأله فرموده‌ی خداوند است: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ تُوبُوٓاْ إِلَى ٱللَّهِ تَوۡبَةٗ نَّصُوحًا عَسَىٰ رَبُّكُمۡ أَن يُكَفِّرَ عَنكُمۡ سَيِّ‍َٔاتِكُمۡ وَيُدۡخِلَكُمۡ جَنَّٰتٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ﴾ [التحریم: 8] «ای مؤمنان به درگاه خداوند برگردید وتوبه‌ی خالصانه ای کنید، تا پروردگار گناهانتان را محو نماید و نابود سازد. و شما را به باغ‌های بهشتی داخل گرداند که از زیرآن رودبارها جاری است». [↑](#footnote-ref-21)
22. - مترجم: خداوند می‌فرماید: ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِۦ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ١٠٢﴾ [آل عمران: 102] «ای کسانی که ایمان آورده اید آنچنان که شایسته‌ی خداوند است از او بترسید - با انجام واجبات و دوری از منهیات گوهر تقوا را به دامن گیرید - و شما نمیرید مگر آنکه در حالت مرگ مسلمان باشید و بر مسلمانی بمیرید». [↑](#footnote-ref-22)